

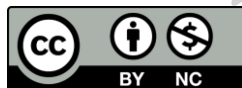
روایت‌های درهم‌تنیده: بررسی پیوندهای بین‌متنی فرانسوا رابله و میگل د سروانتس

سبحان فیوضی *، روح‌الله حسینی

گروه مطالعات اروپا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

مشخصات مقاله	چکیده
مقاله پژوهشی موضوع: ادبیات حوزه موضوعی: فرانسه و اسپانیا	در این مقاله، رابطه بین‌متنی فرانسوا رابله و میگل د سروانتس با تمرکز بر مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی آن‌ها بررسی شده است. در این مطالعه تلاش شده است با تکیه بر مفاهیم کارناوال‌گرایی و دیالوژیسم میخائیل باختین، به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه این نویسندگان هنجارهای تثبیت‌شده دوران خود را به چالش می‌کشند و با آثار یکدیگر درگیر گفت‌وگو هستند. در این پژوهش- با تحلیل رویکرد هجوآمیز این دو نویسنده به نهادهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی- مضامین مشترکی مانند سلسله‌مراتب اجتماعی، حماقت انسانی و گروتسک در روایت‌های آن‌ها شناسایی شده است. در این مقاله، با مقایسه فنون روایی رابله و سروانتس- از جمله شوخ‌طبعی، نقیضه، طنز، و استفاده از سبک پیکارسک با داستان‌سرایی دنباله‌دار- تعهد مشترک آن‌ها در به‌چالش کشیدن ساختارهای روایی سنتی نشان داده شده است. علاوه بر این، تأثیرات ادبی و بین‌متنی بالقوه میان دو نویسنده بررسی شده است؛ همچنین، مراجع، اشارات و پژواک آثار هر نویسنده را در آثار دیگری نشان داده‌ایم. در این تحلیل تطبیقی، بر اهمیت رابطه بین‌متنی در آثار ادبی شاخص تأکید شده است تا گامی باشد در مسیر درک ما از رابله و سروانتس و مشارکت آن‌ها در غنی‌سازی ادبیات جهانی. در این تحقیق، با واکاوی مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی، ارتباط پایدار این نویسندگان و توانایی آن‌ها در الهام‌بخشیدن به تأمل انتقادی برجسته‌سازی شده است با این امید که درکمان از این روایت‌ها عمیق‌تر شود و بر تحول سنت‌های ادبی تأکید شده باشد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۷	
واژگان کلیدی: باختین، بین‌متنی، رابله، سروانتس، کارناوال، گفت‌وگو، فنون روایی.	

ارجاع به این مقاله: فیوضی س، حسینی ر. (؟؟؟؟). «روایت‌های درهم‌تنیده: بررسی پیوندهای بین‌متنی فرانسوا رابله و میگل د سروانتس». مطالعات کشورها، ۱(۴): ۱-۴۰.



doi: <https://doi.org/10.22059/jcountst.2023.363438.1049>

وبگاه: <https://jcountst.ut.ac.ir> | رایانامه: jcountst@ut.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۹۱۹۳-۲۹۸۰

ناشر: دانشگاه تهران

۱. مقدمه

آثار فرانسوا رابله^۱ و میگل دِ سروانتس^۲ در ادبیات جهانی از جمله مهم‌ترین آثاری به شمار می‌رود که، به دلیل نوآوری، بر نویسندگان نسل‌های بعدی تأثیر عمیقی گذاشته است. رابله، نویسنده فرانسوی دوره رنسانس، رمان‌های *گارگانتوا*^۳ و *پانتاگروئل*^۴ را در قرن شانزدهم نوشت. سروانتس، رمان‌نویس اسپانیایی، نیز نگارش رمان *دن کیشوت*^۵ را در اوایل قرن هفدهم به پایان رساند. این آثار ادبی نه تنها تأثیرات ویژه‌ای بر ادبیات کشورهای خود بر جای گذاشته‌اند، بلکه مرزهای جغرافیایی و زمانی را درنور دیده‌اند و به رسمیتی جهانی دست یافته‌اند.

اهمیت رابله و سروانتس در ادبیات جهانی در درخشش فردی آثارشان و در روابط بین‌متنی بالقوه‌ای نهفته است که بین این دو وجود دارد. هدف این مقاله بررسی این روابط با در نظر گرفتن مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی موجود در آثار این دو نویسنده است. در این پژوهش، با استفاده از رویکردی تطبیقی، برگرفته از چارچوب نظری کارناوال‌گرایی و دیالوژیسم میخائیل باختین^۶، نظریه‌پرداز ادبی روس، به دنبال روشن کردن پیوندها و گفت‌وگوهای ظریف بین این دو نویسنده بوده‌ایم. در واقع، با تحلیل این عناصر، می‌توانیم درک عمیق‌تری از تعاملات پیچیده بین رابله و سروانتس به دست آوریم؛ موضوعی که نه تنها نبوغ فردی و خلاقانه آن‌ها را روشن می‌کند، بلکه شبکه گسترده‌تری از روابط ادبی را نیز آشکار می‌سازد.

آثار فرانسوا رابله، انسانگرا (اومانیست) و پزشک فرانسوی، متشکل از پنج کتاب است که بین سال‌های ۱۵۳۲م و ۱۵۶۴م منتشر شد. در این آثار دنیای شادخوارانه، مبتذل و گروتسک کارناوال به نمایش کشیده می‌شود. رابله در خلال ماجراهای پانتاگروئل و پدرش گارگانتوا، بی‌پروا از نهادهای سیاسی، مذهبی و فکری زمان خود انتقاد می‌کند. آثار او روح شورشگری را تجسم می‌بخشد، وضعیت موجود را به چالش می‌کشد و هنجارهای اجتماعی را از دریچه شوخ‌طبعی و هجو زیر سؤال می‌برد.

میگل دِ سروانتس، که اغلب، به‌عنوان پدر رمان‌نویسی مدرن، شناخته

-
1. François Rabelais
 2. Miguel de Cervantes
 3. *Gargantua*
 4. *Pantagruel*
 5. *El ingenioso hidalgo don Quijote de la Mancha*
 6. Mikhail Bakhtin

می‌شود، دن کیشوت، یکی از مشهورترین آثار تاریخ ادبیات را خلق می‌کند. رمان سروانتس در دو جلد در سال ۱۶۰۵م و ۱۶۱۵م منتشر شد. در این رمان ماجراهای ناگوار شوالیه سرگردان، دن کیشوت و خدمتکار وفادارش، سانچو پانس، به تصویر کشیده شده است. سروانتس به طرز ماهرانه‌ای، عناصر رمان‌های شوالیه‌ای و عاشقانه، هجو، نقیضه (پارودی) و فراداستان (متافیکسیون) را با هم درمی‌آمیزد تا توهمات ذهنی ایدئالیست را در میان جامعه‌ای درحال دگرگونی آشکار کند. دن کیشوت نه تنها پیچیدگی‌های طبیعت انسان را منعکس می‌سازد، بلکه کاوشی خودبازتاب‌دهنده در هنر داستان‌سرایی عمل می‌کند.

در چارچوب این آثار است که روابط بین‌متنی بالقوه‌ای بین رابله و سروانتس آشکار می‌شود. مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی آن‌ها حاکی از پیوندهای عمیق و درهم‌آمیختگی ذهن‌های خلاق است که از مرزهای زمان و جغرافیا فراتر می‌روند. با بررسی دقیق این جنبه‌ها، در این پژوهش، به دنبال آشکارسازی روابط بین‌متنی رابله و سروانتس بوده‌ایم. در نهایت، تأثیر عمیقی آشکار می‌شود که آن‌ها بر یکدیگر و چشم‌انداز ادبی گسترده‌تری داشته‌اند.

برای پیشبرد این پژوهش، از چارچوب نظری کارناوال‌گرایی و دیالوژیسم باختین استفاده خواهیم کرد. میخائیل باختین، نظریه‌پرداز ادبی روس، رویکردی را ارائه می‌کند که از طریق آن می‌توانیم ماهیت براندازانه و دگرگون‌کننده آثار رابله و سروانتس را درک کنیم. باختین با نظریه کارناوال‌گرایی خود، براندازی سلسله‌مراتب‌ها، جشن‌های گروتسک و به‌پرسش کشیدن هنجارهای نهادینه‌شده را برجسته می‌کند. رابله و سروانتس با گفت‌وگو با پیشینیان و سنت‌های فرهنگی خود، از کارناوال برای به‌چالش کشیدن قراردادهای اجتماعی و طرح دیدگاه‌های جایگزین استفاده می‌کنند.

از طرفی دیگر، ماهیت گفت‌وگویی نظریه باختین نیز روابط بین‌متنی بالقوه بین این دو نویسنده را بیشتر روشن می‌کند. مفهوم دیالوژیسم باختین بر تعامل پویا بین متون تأکید دارد، به‌صورتی که هر اثر در گفت‌وگوی مداوم با آثار ادبی دیگر مشارکت می‌کند. رابله و سروانتس از طریق رابطه بین‌متنی با پیشینیان، معاصران و حتی با یکدیگر در حال گفت‌وگو هستند و شبکه‌ای از پیوندهای ادبی ایجاد می‌کنند که روایت‌های آن‌ها را غنی می‌سازد.

هدف این پژوهش با استفاده از چارچوب نظری باختین، کشف موضوع‌های

مشترک بین رابله و سروانتس است. مشاهده خواهیم کرد که هر دو نویسنده چگونه نهادهای دوره‌ویژه تاریخی خود را نقد می‌کنند، خواه نهاد مذهب، سیاست یا سلسله‌مراتب اجتماعی باشد. علاوه‌بر این، فنون روایی به‌کاررفته رابله و سروانتس، مانند هجو، نقیضه، و فراداستان را تحلیل خواهیم کرد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را در رویکردهای داستانی‌گویی‌شان برجسته کنیم.

علاوه‌بر این، در این مطالعه، تأثیرات ادبی بالقوه‌ای را بررسی خواهد کرد که آثار رابله و سروانتس را شکل داده است. با بررسی سنت‌های ادبی، زمینه‌های فرهنگی و جریان‌های فکری دوران این دو نویسنده، می‌توان پژوهش‌های ادبی پیشین و تأثیراتی را شناسایی کرد که این موارد بر کوشش‌های خلاقانه رابله و سروانتس بر جای گذاشته است. به‌واسطه این تحلیل، می‌توانیم درک عمیق‌تری از پیوند روایت‌های دو نویسنده و چشم‌انداز ادبی گسترده‌تری به‌دست آوریم؛ روایت و چشم‌اندازی که در آن آثار بزرگ ادبی رشد می‌کنند.

۲. چارچوب نظری

میخائیل باختین، نظریه‌پرداز ادبی روس در قرن بیستم، چارچوبی نظری را مطرح می‌کند که می‌توان از آن برای تحلیل ادبیات و کشف روابط بین‌متنی بهره برد. باختین دو مفهوم کارناوال‌گرایی و دیالوژیسم را مطرح می‌کند که با استفاده از آن می‌توانیم به دیدگاه‌های ارزشمندی در آثار رابله و سروانتس دست‌یابیم و آن‌ها را به‌عنوان نویسندگانی درک کنیم که هنجارهای تثبیت‌شده را به‌چالش می‌کشند و با پیشینیان ادبی خود درگیر گفت‌وگو هستند.

کارناوال در سنت مسیحی، به‌ویژه در قرون وسطی و رنسانس، به مجموعه‌ای از جشن‌هایی اشاره دارد که پیش از موسم عبادی چله‌روزه^۱ جریان دارد. چله‌روزه دوران پرهیزی است که به‌مدت حدوداً شش هفته منتهی به عید پاک به طول می‌انجامد. این جشن‌ها شامل رویدادهای عمومی است؛ مانند رژه، مهمانی‌های خیابانی و سایر سرگرمی‌ها. این جشن چندین ویژگی داشت؛ از جمله، براندازی موقت هنجارهای اجتماعی که امکان رفتارهای ممنوعه را فراهم می‌کرد. کارناوال معمولاً چند روز طول می‌کشد و شامل صورت‌های مختلفی بود از جشن، ضیافت، موسیقی، رقص و سایر شادخواری‌ها. کارناوال با تعلیق هنجارها و سلسله‌مراتب اجتماعی متمایز می‌شد و امکان تغییر موقت نقش‌ها و احساس

1. Lent

رهایی از محدودیت‌های زندگی روزمره را فراهم می‌کرد. کارناوال همچنین، زمانی بود که مردم می‌توانستند در رفتارها و فعالیت‌هایی شرکت کنند که جز در این زمان، تابو محسوب می‌شد (Michael, 1990).

مقصود باختین نیز از کارناوال رویدادی براندازانه است که با واژگونی موقت سلسله‌مراتب اجتماعی، جشن‌های گروتسک و به‌پرسش‌کشیدن هنجارهای نهادینه‌شده متمایز می‌شود. در واقع کارناوال نمایانگر لحظه‌ای از رهایی است که در آن قراردادهای محدودیت‌های اجتماعی به‌طور موقت به‌حالت تعلیق در می‌آید و فضایی از رهایی، خلاقیت و دیدگاه‌های جایگزین فراهم می‌شود (Bakhtin, 1984). این مفهوم را می‌توان در مطالعات ادبی نیز به‌کار برد، زیرا نویسندگان اغلب از مفهوم کارناوال برای براندازی گفتمان‌های مسلط، به‌چالش‌کشیدن مقام‌های رسمی و نقد ساختارهای اجتماعی استفاده می‌کنند.

در آثار رابله و سروانتس، کارناوال عنصری برجسته است. *گارگانتوا* و *پانتاگروئل* رابله و *دن کیشوت* سروانتس هر دو روحیه‌ای کارناوال‌گرایانه را به نمایش می‌گذارند و خوانندگان خود را به دنیایی دعوت می‌کنند که در آن شوخ‌طبعی، هجو و گروتسک حاکم است. رابله دنیایی پر از سرگردانی را به‌نمایش می‌گذارد. در این دنیا غول‌ها و جشن‌های آن‌ها هنجارهای اجتماعی را برهم می‌زنند و نظم مستقر را به‌چالش می‌کشند (Screech, 1991). سروانتس، از طریق ماجراهای شوالیه‌ سرگردان، دنیایی از پوچی و براندازی کم‌دی خلق می‌کند؛ دنیایی که در آن شوالیه‌های ایدئالیست به‌جنگ آسیاب‌های بادی می‌شتابند و سنت شوالیه‌گیری را به‌چالش می‌کشد (Echevarría, 2010). ماهیت کارناوالی این آثار به رابله و سروانتس اجازه می‌دهد تا ساختارهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی موجود در زمان خود را نقد کنند و بدین ترتیب، دیدگاه‌های جایگزینی ارائه دهند و وضعیت موجود را به‌چالش کشند.

نظریه دیالوژیسم باختین نیز بیان می‌کند که زبان و ارتباطات ذاتاً چند وجهی است و با تعامل دائمی، صداها و دیدگاه‌های گوناگون شکل می‌گیرد. به نظر او، هیچ گفته یا متنی به‌تنهایی وجود ندارد. در عوض، همواره در گفت‌وگو با دیگر گفته‌ها و متون و منعکس‌کننده تعاملی پویا میان افراد و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی آن‌هاست. باختین تأکید می‌کند که زبان نظامی مبتنی بر تک‌گویی و تک‌صدایی نیست، بلکه نظامی مبتنی بر چندصدایی است که در آن صداها و معانی متعددی در کنار هم هستند و با یکدیگر در گفت‌وگویی مستمر

شرکت می‌کنند. این دیدگاه اهمیت زمینه، بافت، فرهنگ و ماهیت بین‌متنی ارتباطات را برجسته می‌کند و درک غنی‌تری از نحوه عملکرد زبان در تعاملات انسانی فراهم می‌آورد و روشی است که تنوع و پیچیدگی تجارب انسانی را به تصویر می‌کشد (Bakhtin, 2014). در این نظریه، همچنین، بر ماهیت گفت‌وگویی زبان و ادبیات تأکید می‌شود که طبق آن متون موجودیت‌های منزوی نیستند، بلکه درگیر گفت‌وگوی مداوم با متون پیشینیان، معاصران و بافت‌ها و سنت‌های فرهنگی خود می‌شوند، درعین حال به آن‌ها پاسخ می‌دهند و شبکه‌ای از روابط بین‌متنی ایجاد می‌کنند. باختین از طریق این مفهوم، ماهیت پویا و همیشه در حال تکامل ادبیات را برجسته می‌کند (Bakhtin, 19; Michael, 1990).

مفهوم دیالوژیسم باختین با ایده‌ او از چندزبانی (هتروگلوسیا) ارتباط نزدیکی دارد که به هم‌زیستی چند زبان، گویش و دیدگاه‌های اجتماعی-زبانی در نظام زبانی واحدی اشاره دارد. این تعدد صداها و دیدگاه‌ها، فضایی پویا و پیچیده را ایجاد می‌کند که در آن معنا دائماً در معرض گفت‌وگو و بازتعریف قرار می‌گیرد. دیالوژیسم همچنین، با ماهیت بی‌حد و حصر آن مشخص می‌شود، زیرا پاسخ‌ها و تعامل‌ها همواره ممکن است ادامه داشته باشد و بدین ترتیب، دیدگاه‌های جدیدی مطرح می‌شود. این موضوع در تضاد با مونولوژیسم (تک‌گفتاری) است. در تک‌گفتاری یک صدا یا یک دیدگاه واحد فرض می‌شود که بر گفتمان مسلط است. باختین در ادبیات، مفهوم دیالوژیسم را مشخصاً برای تحلیل رمان به کار برد، به‌ویژه در رمان‌های دارای شخصیت‌های متعدد با دیدگاه‌های متفاوتی که به یک واقعیت واحد تقلیل نمی‌یابند (Michael, 1990).

مفهوم دیالوژیسم، همچنین تعامل رابله و سروانتس را با پیشینیان ادبی خود روشن می‌کند. آثار رابله که عمیقاً در سنت انسانگرایی ریشه دارد، با ادبیات کلاسیک و فرهنگ عامیانه دوران خود در حال گفت‌وگوست. رابله این منابع را بازتفسیر و دگرگون می‌سازد و هنر منحصر به فرد و شوخ‌طبعی خود را به آن‌ها می‌افزاید (Moulton, 2014). از سوی دیگر، سروانتس با رمان‌های عاشقانه شوالیه‌ای رایج در دوران خود گفت‌وگو می‌کند و قراردادهای موجود را به واسطه شخصیت دن کیشوت متحول می‌سازد. هر دو نویسنده از سنت‌های ادبی پیش از خود استفاده می‌کنند و به آن‌ها پاسخ می‌دهند و تعاملی غنی از آواها و ایده‌های متنوع در آثار خود ایجاد می‌کنند (Mancing, 2007).

اهمیت ارتباط کارناوال و دیالوژیسم در درک رابله و سروانتس در توانایی

آن‌ها برای به‌چالش کشیدن هنجارهای تثبیت‌شده و درگیرشدن در گفت‌وگوی دگرگون‌کننده با پیشینیان ادبی آن‌ها نهفته است. رابله و سروانتس از عناصر کارناوالی در روایت‌های خود برای براندازی مقامات رسمی، افشای ریاکاری و طرح دیدگاه‌های جایگزین در جامعه استفاده می‌کنند. آن‌ها با به‌کارگیری هجو، شوخ‌طبعی و گروتسک، ساختارهای سنتی قدرت را از بین می‌برند و ایدئولوژی‌های مسلط را به پرسش می‌کشند. علاوه بر این، آثار این دو نویسنده رابطه‌ای گفت‌وگومحور با سنت‌های ادبی پیشین را به‌نمایش می‌گذارد. بدین ترتیب، آن‌ها را برای تطابق با دیدگاه‌های خلاقانه خود تغییر می‌دهند. رابله و سروانتس در گفت‌وگویی پویا با متون پیش از خود مشارکت دارند و آن را به‌گونه‌ای بازاندیشی و تفسیر می‌کنند که قراردادهای ادبی را به‌چالش می‌کشد (Graf, 2007; Hayes, 2016).

به‌طور مثال، رابله در *گارگانتوا و پانتاگروئل* از منابع کلاسیک و قرون وسطی و فرهنگ عامیانه دوران خود استفاده می‌کند. رابله عناصری از آثار ساتیریک روم باستان، مانند ساتریکون^۱، پترونیوس^۲، همچنین سنت فابلیو^۳ و جشن‌های کارناوالی را در آثار خود جای داده است. رابله از گفت‌وگویی بین‌متنی برای خلق روایتی پرجنب‌وجوش و کارناوالی استفاده می‌کند و بدین واسطه ساختارهای اجتماعی، مذهبی و فکری نهادینه‌شده در فرانسه قرن شانزدهم را به نقد می‌کشد (Febvre, 1982).

به‌همین ترتیب، دن کیشوت سروانتس با رمان‌های شوالیه‌ای که در اوایل قرن هفدهم بسیار محبوب بودند، در حال گفت‌وگوست. سروانتس از طریق شخصیت دن کیشوت هم به قراردادهای این ژانر رمان ادای احترام می‌کند و هم ساختار این سنت تثبیت‌شده را درهم می‌شکند. سروانتس با کنار هم قراردادن آرمان‌های شوالیه‌گری و واقعیت‌های این جهانی، توهمات رایج مربوط به این سنت‌ها را به‌چالش می‌کشد و تأملی انتقادی در رابطه با ماهیت داستان‌سرایی دوره تاریخی خود ارائه می‌کند (Forcione, 2000; Echevarría, 2005).

۳. پیشینه پژوهش

در پژوهش حاضر، رابطه بالقوه بین‌متنی آثار ادبی فرانسوا رابله و میگل د

1. Satyricon
2. Petronius
3. Fabliaux

سروانتس بررسی شده است. برای کشف این ارتباط، از مجموعه‌ای از آثار پژوهشی مهم استفاده شد که درک ارزشمندی را در رابطه با نوشته‌های این دو نویسنده تأثیرگذار ارائه می‌دهد. در ادامه این بخش، آثار کلیدی استفاده‌شده در این پژوهش، همراه با توضیحات مختصری از مشارکت آن‌ها را مرور خواهیم کرد. در *رابله و دنیای او*، اثر میخائیل باختین (Bakhtin, 1984b)، عناصر کارناوالگرایی و گروتسک در نوشتار رابله بررسی شده است و ماهیت براندازانه آثار او و اهمیت آن را در تاریخ ادبی آشکار می‌کند. این اثر پژوهشی برای درک رابطه گفت‌وگویی بین رابله و پیشینیانش بسیار مفید است و بینش‌های نظری ارزشمندی را برای این تحقیق ارائه می‌دهد.

پرسش‌های *بوطیقای داستایوفسکی*، از میخائیل باختین (Bakhtin, 1984a)، اگرچه مستقیماً به مطالعه آثار رابله یا سروانتس مربوط نمی‌شود، مفهوم دیالوژیسم را معرفی می‌کند که برای تحلیل جنبه‌های بین‌متنی رابله و سروانتس مناسب است.

پژوهش کمبریج درباره رابله، به سرپرستی جان اوبراین (O'Brien, 2011)، مجموعه‌ای جامع است از مقالات با دیدگاه‌های متنوعی درباره زندگی، آثار و تأثیرات ادبی رابله. در این اثر، پیشینه تاریخی و زمینه‌ای ارزشمندی برای درک مضامین و فنون روایی فراهم آمده است.

دایره‌المعارف رابله، تألیف الیزابت ای. چزنی (Chesney, 2004)، اثری مرجع و شامل مروری جامع از آثار، شخصیت‌ها و مضامین ویژه رابله است و درک عمیقی را از جهان‌بینی ادبی این نویسنده ارائه می‌کند.

در مسئله بی‌اعتقادی در قرن شانزدهم: مذهب رابله، اثر لوسین فور (Febvre, 1982)، کاوش در باورهای مذهبی در قرن شانزدهم بررسی شده است و پیچیدگی‌های هجو مذهبی رابله را روشن می‌کند و به تحلیل مضامین مشترک رابله و سروانتس کمک می‌رساند.

باربارا سی. بون، در اثر خود با عنوان ورود به رابله، خنده (Bowen, 1998)، با تمرکز بر شوخ‌طبعی در آثار رابله، بینش‌های ارزشمندی درباره استفاده از هجو و کمدی ارائه می‌دهد که با تصویر شوخ‌طبعانه سروانتس از ماجراهای دن کیشوت طنین‌انداز می‌شود.

در *فارس رادیکال رابله: تئاتر کمدی قرون وسطای متأخر و کارکرد آن در آثار رابله*، اثر بروس هایس (Hayes, 2016)، تأثیر تئاتر کمدی قرون وسطی بر

نوشته‌های رابطه بررسی شده است و از دیدگاهی دفاع می‌شود که طبق آن «فارس» در تعدادی از فصل‌های آثار رابطه حضوری کلیدی دارد و نوآوری رابطه در عبور از مرزهای تثبیت‌شده این ژانر ادبی تعریف می‌شود.

پژوهش کمبریج دربارهٔ سروانتس، به سرپرستی آنتونی جی. کاسکاردی (Cascardi, 2002)، مجموعه مقالاتی است، مشابه با همتای خود دربارهٔ رابطه، و مشتمل بر دیدگاه‌های متنوعی دربارهٔ زندگی، آثار و تأثیرات فرهنگی سروانتس که به تحلیل تطبیقی عمیق‌تری از این دو نویسنده کمک می‌کند.

اثر روبرتو گونسالس اچباریا با عنوان دن کیشوت سروانتس (Echevarría, 2005)، شامل درس‌گفتارهای او در دانشگاه ییل می‌شود. او در این مجموعه درس‌گفتارها به بررسی انتقادی ساختارها، مضامین و اهمیت فرهنگی دن کیشوت می‌پردازد و به درک ما از فنون روایی سروانتس یاری می‌رساند.

سروانتس، ادبیات و گفتمان سیاست، اثری دیگر از آنتونی جی. کاسکاردی (Cascardi, 2012)، است که در آن ابعاد سیاسی آثار سروانتس بررسی شده است. نویسنده با پرداختن به موضوعاتی که گاه با هجو سروانتس از نهادهای سیاسی همراه می‌شود، پژوهشی ارزشمند را برای مقاله حاضر فراهم می‌کند.

سروانتس و دیدگاه انسان‌گرایانه، اثر آلبان کی فورسیونه (Forcione, 2000)، مطالعه‌ای است با تمرکز بر گرایش‌های انسان‌گرایانه آثار سروانتس که به برجسته‌کردن مضامین انسانی بالقوه‌ای کمک می‌کند که ممکن است با گرایش‌های انسان‌گرایانه رابطه مرتبط باشد.

سروانتس و مدرنیته، نوشتهٔ اریک کلیفورد گراف (Graf, 2007)، اثری است با تمرکز بر تحلیل تعامل سروانتس با مدرنیته که بینش‌هایی ارزشمندی را در رابطه با مطالعهٔ بین‌متنی رابطه و سروانتس نسبت به تحولات و چالش‌های اجتماعی دوران‌های ویژهٔ تاریخی دو نویسنده در اختیار ما قرار می‌دهد.

در نهایت، خوان آنتونیو گاریدو آردیلا، در اثر خود با عنوان میراث سروانتس: دریافت و تأثیر سروانتس در بریتانیا (Ardila, 2009)، تأثیر آثار سروانتس را در بریتانیا بررسی می‌کند. موضوعی که در رابطه با درک و دریافت رابطه پیوندهای ارزشمندی را در زمینه و بافت فرهنگی ویژه‌ای فراهم می‌کند.

نوآوری پژوهش حاضر در کاوش پیوند میان آثار رابطه و سروانتس با استفاده از رویکردی چندبعدی است و از چارچوب‌های نظری دیالوژیسم و کارناوال‌گرایی باختمین استفاده شده است. هدف این مطالعه با ترکیب بینش‌های کلیدی از این

آثار تحقیقاتی، روشن کردن مضامین مشترک، فنون روایی، و تأثیرات بالقوه ادبی بین این دو نویسنده است. موضوعی که در نهایت درک ما را از مشارکت آن‌ها در ادبیات و چشم‌اندازهای فرهنگی گسترده‌تر غنی‌تر می‌کند.

۴. شناسایی مضامین مشترک در آثار رابله و سروانتس

۴.۱. مواجهه هجوآمیز با نهادهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی در آثار رابله و سروانتس

رابله و سروانتس، در جایگاه نویسندگان تأثیرگذار دوره رنسانس، از هجو به‌منزله ابزاری قدرتمند برای نقد جنبه‌های مختلف جامعه، مذهب و سیاست استفاده کرده‌اند. در این بخش، برخورد هجوآمیز این دو نویسنده را با نهادهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی در *گارگانتوا و پانتاگروئل* رابله و دن کیشوت سروانتس بررسی خواهیم کرد. هر دو نویسنده از طریق روایت‌های خود، کاستی‌های این نهادها را به تصویر می‌کشند. همچنین، آن‌ها را به تمسخر می‌گیرند و با تفسیرهای اجتماعی گزنده، هنجارهای تثبیت‌شده را به‌چالش می‌کشند.

رابله در *گارگانتوا و پانتاگروئل* نقدی کوبنده از نهادهای مختلف اجتماعی دوران خود ارائه می‌کند. یکی از این نهادها، نهاد مرتبط با آموزش است که او از طریق به‌تصویر کشیدن صومعه تلم^۱ آن را هدف قرار می‌دهد. رابله در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۵۷، صومعه‌ای ایدئال را توصیف می‌کند که در آن یادگیری آزادانه و با شور و شوق دنبال می‌شود، برخلاف نهادهای آموزشی سنتی که قوانین خشک و بی‌روح و روش‌هایی قدیمی دارند. در صومعه تلم محدودیت‌ها و کاستی‌های نهادهای آموزشی به تمسخر گرفته شده است و نیاز به اصلاحات و اهمیت آزادی اندیشه برجسته شده است. این صومعه یک شعار ویژه دارد: «هر آنچه می‌خواهی انجام بده» (Chesney, 2004). طبق مثالی دیگر از همین فصل، در این صومعه مقررات تحمیلی وجود ندارد و تضاد بین روحیه آزاد تلمیت‌ها یا ساکنان صومعه تلم و ساختار خشک و بی‌روحي را برجسته می‌کند که اغلب در نظام‌های آموزشی سنتی یافت می‌شود:

همه زندگی آن‌ها نه در قانون نه در آیین و نه در قاعده، بلکه بر اساس میل و رضایت خود سپری شد... (Rabelais, 2004: 110).

1. *Abbaye de Thélème*

سروانتس در رمان دن کیشوت نیز به انتقاد هجوآمیز از نهادهای اجتماعی دوره خود می‌پردازد. تصویر دوک و دوشس در جلد دوم رمان، فصل ۳۴، نمونه‌ای از انتقاد نویسنده از طبقه آریستوکرات و زیاده‌خواهی آن‌ها در فعالیت‌های سبک‌سرانه است. سروانتس در این فصل این طبقه جامعه خود را با طعنه به فعالیت‌های بیهوده آن‌ها نقد می‌کند (Cascardi, 2012). دوک و دوشس، که نماینده اشراف هستند، ماجراجویی شکار را برای دن کیشوت و سانچو پانسا ترتیب می‌دهند و قصد دارند با آن‌ها شوخی کنند. دوک و دوشس تمام تلاش خود را می‌کنند تا با شکارچیان و خدمتکاران شام مجللی را در میانه جنگل تدارک ببینند و منظره باشکوهی خلق کنند. با این حال، سانچو هدف و اخلاقی بودن چنین فعالیت‌هایی را زیر سؤال می‌برد و بیان می‌کند که شکار کاری غیرضروری است که به حیوانات بی‌گناه آسیب می‌رساند. او پیشنهاد می‌کند که حاکمان، به جای پرداختن به تفریحات بیهوده، بر مسئولیت‌های خود تمرکز کنند. نقد سانچو منعکس‌کننده دیدگاه سروانتس است درباره سبک زندگی زیاده‌خواهانه و مجزای اشراف:

سانچو گفت: «خیر خیر، چنین نیست؛ حاکم خوب هم مانند زن خوب باید قلم پای خود را بشکند و در خانه پایبند شود. واقعا تماشا دارد که مردم با هزار گرفتاری و مشغله به سراغ حاکم بیایند و او در جنگل سرگرم تفریح و شکار باشد. با چنین وضعی امور حکومت مختل خواهد شد و کارها دیگرگون خواهد گردید.» (سروانتس، ۱۳۸۷: ۱۰۲۶-۱۰۲۷).

برخورد هجوآمیز رابله با نهادهای مذهبی در *گارگانتوا* و *پانتاگروئل* در به تصویر کشیدن نهاد رسمی کلیسا مشهود است (Febvre, 1982). در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۲۷، رابله شخصیت برادر ژان را به تصویر می‌کشد. در این فصل، جنبه هجوآمیز و گروتسک کار رابله برجسته شده و از اغراق برای خلق صحنه‌های کمدی استفاده شده است. این فصل هم‌چنین نشان‌دهنده کنایه رابله به اعمال مذهبی آن زمان است و با به تصویر کشیدن راهبان، همچون افرادی ناکارآمد و بزدل، به نقد نهاد کلیسا می‌پردازد. رابله هم‌چنین، فعالیت‌های بیهوده راهبان را با اقدام‌های شجاعانه و جسورانه برادر ژان در تقابل قرار می‌دهد. علاوه بر این، در این فصل، صحنه‌هایی از حمله به کلیسا به تصویر در آمده است و راهبانی به تمسخر گرفته شده‌اند که به جای دفاع فعالانه از کلیسا یا کمک به مردم،

اهمیت و اولویت آن‌ها مناسک و آیین‌هاست. به‌طور مثال، گزیدهٔ پیش‌رو از این فصل، بیانگر انتقاد از اولویت‌های راهبان است و نشان می‌دهد که آن‌ها بیشتر به لذت‌بردن از شراب فکر می‌کنند تا پرداختن به وظایف معنوی خود:

اما، راهب گفت: «نباید اجازه دهیم تا به خمره‌های شراب آسیبی برسد، چراکه جناب ناظم دیر، شما خودتان دوست دارید بهترین شراب را بنوشید...» (Rabelais, 2004: 71).

به‌همین ترتیب، سروانتس نیز در دن کیشوت از هجو نهادهای مذهبی بهره می‌برد. شخصیت کشیش و تعامل او با دن کیشوت و سانچو پانسا انتقادی هجوآمیز به طبقهٔ روحانیت وارد می‌کند. در جلد ۱، فصل ۶، سروانتس با هجو عقاید خرافی و اعمال غیرمنطقی روحانیان، از نهاد رسمی کلیسا انتقاد می‌کند. او کشیش و کدبانو را شخصیت‌هایی نادان و غیرمنطقی به تصویر می‌کشد که وقتی با کتاب‌هایی مواجه می‌شوند که آن‌ها را خطرناک یا جادویی می‌دانند با ترس واکنش نشان می‌دهند. به‌طور مثال، هنگامی که کدبانو کتاب‌ها را می‌بیند، بلافاصله از اتاق بیرون می‌دود تا آب متبرک بیاورد تا اتاق را تطهیر کند. همچنین معتقد است که این کتاب‌ها قدرت‌های شیطانی دارند. این تصویری که از روحانیان با ویژگی‌های خرافی و غیرمنطقی نشان داده می‌شود، بازتاب‌دهندهٔ انتقاد سروانتس از نبود عقلانیت و روشن‌گری در آن‌هاست:

کشیش از سادگی کدبانو قاه‌قاه خندید و به دلاک فرمود یک‌یک کتاب‌ها را به او معرفی کند تا معلوم شود که موضوع آنها چیست، چون ممکن است در میان آنها به کتابهایی برخورند که درخور آتش نباشند... (سروانتس، ۱۳۸۷: ۸۷).

رابله و سروانتس هر دو از هجو برای اظهارنظر دربارهٔ نهادهای سیاسی دوران خود استفاده می‌کنند. رابله در دو رمان *گارگانتوا* و *پانتاگروئل* به بررسی انتقادی قدرت و نهادهای سیاسی هم می‌پردازد (O'Brien, 2011). به‌طور مثال، رابله در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۳۳، از هجو برای انتقاد از حماقت، طمع، و کوتاه‌فکری برخی نهادهای سیاسی و رهبران آن‌ها بهره می‌برد و بدین‌واسطه پوچ‌بودن جاه‌طلبی‌های آن‌ها را آشکار می‌سازد و خطرهای پیامدهای بالقوهٔ

اقدام‌های آن‌ها را برجسته می‌کند. رابله در این فصل، گفت‌وگوی میان پیکروشیل^۱ و مشاورانش و نصیحت نابه‌خردانه و جاه‌طلبی‌های آن‌ها را برای فتوحات خونین به‌سخره می‌گیرد. رابله همچنین، از آرمان‌های اغراق‌آمیز قدرت و توسعه‌طلبی انتقاد می‌کند که اغلب مشخصه شخصیت‌های سیاسی زمان او بوده است. به‌طور مثال، در گزیده پیش‌رو، رابله با سخنان طعنه‌آمیز خود نشان می‌دهد که مشاوران پیکروشیل صرفاً با چاپلوسی از جاه‌طلبی‌های او برای منافع خود سوءاستفاده می‌کنند، بدون اینکه واقعاً به عواقب اقداماتش اهمیتی دهند:

[مشاوران پیکروشیل] به او گفتند: «قربان، ما شما را شادترین، پیروزمندترین و جوانمردترین شاهزاده از دوران اسکندر مقدونی می‌کنیم.» پیکروشیل گفت: «بنشینید... بنشینید...» مشاوران گفتند: «بسیار سپاسگزاریم. ما تنها به وظیفه خود عمل می‌کنیم. شما باید تعدادی جنگاور را تعیین کنید تا اینجا بمانند و مسئولیت حفاظت از این گروهان را بر عهده بگیرند. آن‌ها سربازان کافی برای محافظت از اینجا خواهند داشت و دفاع طبیعی از مکان به کمک دیوارها و قلعه‌هایی که شما طراحی کرده‌اید بیشتر تقویت می‌شود...» (Rabelais, 2004: 80).

علاوه بر این، سروانتس در جلد ۲، فصل ۱، با هجو شخصیت‌های کشیش و دلاک- که علی‌رغم حرفه و مسئولیت خود، در بحث‌های بی‌هوده‌ای درباره حکومتداری شرکت می‌کنند- از نهادهای سیاسی زمان خود انتقاد می‌کند. سروانتس آن‌ها را نادان و افکارشان را غیرعملی به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که گفتمان سیاسی عصر او فاقد اعتبار است و با مسائل واقعی جامعه ارتباطی ندارد (Cascardi, 2012). یکی از نمونه‌های معرف این انتقاد زمانی است که دن کیشوت توصیه‌های خود را درباره چگونگی مقابله با تهدید قریب‌الوقوع ترک‌ها بیان می‌کند. به نظر او همه شوالیه‌های سرگردان در اسپانیا باید گرد هم جمع شوند. او معتقد است که حتی اگر تنها چند شوالیه به این دعوت پاسخ مثبت دهند، یکی در میان آن‌ها وجود خواهد داشت که می‌تواند به‌تنهایی کل ارتش ترک‌ها را شکست دهد. این تصور اغراق‌آمیز از قدرت و نفوذ شوالیه‌ها نقدی بر تشکیلات سیاسی محسوب می‌شود و به این معناست که حاکمان و نظام کنونی قادر نیستند به چالش‌های موجود به‌طور مؤثر رسیدگی کنند:

1. Picrochole

بر حسب معمول بین ایشان گفت‌وگو آغاز شد و سخن از چیزی به میان آمد که امروز به مصالح مملکت و طرق حکومت مرسوم است. یکی فلان نقیصه را اصلاح می‌کرد و فلان عیب را مذمت می‌شمرد و دیگری فلان عادت را تغییر می‌داد و فلان رسم را تایید می‌کرد؛ الغرض هر یک از آن سه دوست قانون‌گذاری نوظهور شد و لیکورگ و سولون نویی از کار درآمد و همه با هم چنان مملکت را از نو ساختند که گفتمانی آن را در کوره‌ی آهنگری گذاشتند و به شکل و صورتی از وضع نخست از کوره به درآوردند. دن کیشوت با چنان هوش و فراست و فهم و درایتی درباره‌ی موضوعات مختلف مورد بحث سخن می‌گفت که آن دو ممتحن کاملاً خاطر جمع شدند و یقین کردند که وی به تمام معنی عقل و تندرستی خود را باز یافته است (سروانتس، ۱۳۸۷: ۶۷۴).

بدین ترتیب، در گفت‌وگوی میان تصاویر هجوآمیز نهادهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی در آثار رابله و سروانتس بر تعامل پویای صداها و دیدگاه‌های متعدد تأکید می‌شود. رابله و سروانتس از طریق روایت‌های هجوآمیز خود گفتمانی چندصدایی ایجاد می‌کنند که ایدئولوژی‌های مسلط را به چالش می‌کشد و تضادهای ذاتی درون این نهادها را آشکار می‌کند. هر دو نویسنده از هجو برای تقویت رابطه‌ی دیالکتیکی بین هنجارهای تثبیت‌شده و ضدروایت‌های خرابکارانه بهره می‌برند و خوانندگان را دعوت می‌کنند تا به‌طور انتقادی درباره‌ی پیچیدگی‌های ساختارهای قدرت و هنجارهای اجتماعی تأمل کنند. در این رویکرد مبتنی بر گفت‌وگو، رابله و سروانتس تنوع صداها را ستایش می‌کنند و خوانندگان را قادر می‌سازند تا در فرایندی پیوسته از تفسیر و بازتفسیر مشارکت کنند؛ موضوعی که در نهایت درک ما را از مسائل اجتماعی و سیاسی زمان نویسنده‌ها تقویت می‌کند (Bakhtin, 1984a).

۲.۴. جلوه‌های سلسله‌مراتب اجتماعی و گروتسک در روایت‌های رابله و سروانتس
در بخش زیادی از آثار رابله و سروانتس، به مضامینی همچون سلسله‌مراتب اجتماعی و گروتسک پرداخته شده است. هر دو نویسنده از طریق روایات خود، تفسیرهای روشنگرانه‌ای درباره‌ی نقص‌ها و پوچی‌های جامعه خود ارائه می‌دهند. در این بخش، چگونگی نمایش این مضامین را در آثار مربوط بررسی خواهیم کرد. همچنین، با بررسی مثال‌ها و ارجاعات متنی خاص، به درک عمیق‌تری از چگونگی نمایش این مضامین و اهمیت آن در نقد نویسندگان از جامعه دست خواهیم یافت.

رابله در *گارگانتوا* و *پانتاگروئل* تصویر واضحی از سلسله‌مراتب اجتماعی و نابرابری‌های ذاتی آن ارائه می‌دهد. مثال قابل توجهی را می‌توان در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۵۷ یافت. رابله در این فصل از سلسله‌مراتب اجتماعی و نابرابری‌های جامعه خود با ذکر مثال تلمیث‌ها - به‌منزله الگوی آزادی، خودمختاری، فضیلت و برابری - انتقاد می‌کند. او از طریق دیدگاه جایگزین حکومت و شیوه زندگی، نظام‌های سرکوبگر و محدودکننده آزادی‌های فردی تدوام‌بخش بی‌عدالتی‌های اجتماعی را به چالش می‌کشد. رابله همچنین، با تأکید بر مشارکت برابر زن و مرد در فعالیت‌های مختلف، از نابرابری‌های جنسیتی رایج در جامعه بیشتر انتقاد می‌کند. تلمیث‌ها، هم به‌عنوان مردانی شجاع و نجیب و هم به‌عنوان زنانی شایسته و بااستعداد، توصیف می‌شوند که نقش‌ها و انتظارات سنتی را به‌چالش می‌کشند (Bowen, 1998).

گزیده پیش‌رو حاکی از آن است که زنان تلم و ویژگی‌ها و مهارت‌هایی دارند که در جامعه ارزش بالایی دارد؛ مانند شایستگی، زیبایی و مسئولیت‌پذیری. این موضوع بیانگر این است که در جامعه وسیع‌تری که تلمیث‌ها از آن جدا شده‌اند، همه زنان برای داشتن این ویژگی‌ها و مهارت‌های مطلوب فرصت‌های یکسانی ندارند. بنابراین، این گزیده نابرابری‌های اجتماعی را نشان می‌دهد که خارج از صومعه تلم وجود دارد. در این صومعه همه زنان به آموزش و آزادی برای مشارکت در فعالیت‌های مختلف دسترسی برابر ندارند:

زنان تلم بسیار شایسته، زیبا، ظریف و جذاب بودند، برخورد با آن‌ها سخت نبود، و در انجام فعالیت‌های مختلف که برای زنان مناسب است بسیار ماهر بودند... (Rabelais, 2004: 110).

به‌همین ترتیب، سروانتس نیز در جلد ۱، فصل ۲۲، با برجسته کردن رفتار ناعادلانه با زندانیان و بردگان و زیرسؤال بردن استفاده از زور توسط صاحبان قدرت، از سلسله‌مراتب اجتماعی و نابرابری‌های جامعه خود انتقاد می‌کند. دن کیشوت نگرانی خود را درباره مردمی ابراز می‌کند که برخلاف میلشان برای کار اجباری برده می‌شوند؛ و آن را فرصتی می‌داند برای اجرای نقش خود به‌عنوان شوالیه برای مبارزه با بی‌عدالتی. او دلایل مجازات آن‌ها را زیرسؤال می‌برد و با بردگان به گفت‌وگو می‌پردازد تا داستان زندگی آن‌ها و بی‌عدالتی‌هایی را درک کند که با آن‌ها روبه‌رو شده‌اند (Cascardi, 2002). گزیده پیش‌رو از این فصل

حاکمی از آن است که دن کیشوت ماهیت نامتناسب و ناعادلانه مجازات چنین جنایتی را به نقد می‌کشد و استفاده از زور را علیه این افراد بر اساس موقعیت اجتماعی آن‌ها زیر سؤال می‌برد:

دون کیشوت به محض حصول این اجازه، که اگر هم نمی‌دادند به زور می‌گرفت به صف زنجیر نزدیک شد و از محکوم اول پرسید که گناهش چیست و چرا او را به این وضع اسفانگیز می‌برند. محکوم گفت: «به گناه اینکه عاشق شده بودم.» -دون کیشوت فریاد برآورد که: «چطور؟ فقط برای همین؟ به ایمانم قسم اگر بنا بود که مردم را به گناه عاشقی به پارو زنی محکوم کنند من خیلی پیش از اینها می‌بایستی به پارو زنی افتاده باشم.» -محکوم گفت: «آه، قربان! عشق من از آن عشق‌ها نیست که حضرت عالی خیال می‌کنید...» (سروانتس، ۱۳۸۷: ۲۵۲).

علاوه بر این، رابله و سروانتس هر دو از هجو و شوخ‌طبعی برای کشف موضوع حماقت انسانی در روایت‌های خود استفاده می‌کنند. رابله در *گارگانتوا* مجموعه‌ای از اپیزودهای گروتسک را ارائه می‌کند که نمونه‌ای از حماقت انسانی است. به طور مثال، در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۱۳، رابله این موضوع را از طریق موقعیتی گروتسک به تصویر می‌کشد. *گارگانتوا* درباره پاک کردن خود بعد از دفع بحث می‌کند و اشیایی را که از آن‌ها استفاده کرده است، از مخمل گرفته تا گردن‌غاز، توصیف می‌کند. موقعیت کمدی و وسواس او، پوچ بودن مشغله‌های فکری را برجسته می‌کند و هجوی برای سطح ارتباطات انسانی به کار گرفته می‌شود:

سپس ماتحتم را با مرغ، خروس، جوجه، پوست گوساله، کیوتو، باکلان، کیسه یک وکیل، کلاه، سربند، یا طعمه پاک کردم. اما در نهایت، کاملاً معتقدم که از بین همه چیزهایی که مردم برای پاک کردن ماتحت خود استفاده می‌کنند، مانند دستمال، پارچه، یا سایر مواد، هیچ چیز با نرمی گردن‌غاز قابل مقایسه نیست، به خصوص زمانی که سر‌غاز را در دستتان بگیرید و آن را لای پاهایتان بگذارید...» (Rabelais, 2004: 54).

سروانتس نیز در فصل ۲ از جلد ۱ دن کیشوت موقعیتی گروتسک را خلق می‌کند؛ بدین ترتیب که دن کیشوت مسافرخانه‌ای معمولی را با قلعه، مهمانخانه‌دار را با نجیب‌زاده کاستیان، و دو زن بدکاره را با دوشیزگان زیبا اشتباه می‌گیرد. توهمات و برداشت نادرست او از واقعیت، حماقت و دوری او را از دنیای

واقعی برجسته می‌کند و به موقعیت‌های کم‌دی و گروتسک منجر می‌شود. از طریق نمایش جلوه‌های حماقت انسانی، سروانتس از هجو و شوخ‌طبعی برای نقد آرمان‌های غیرواقعی و غیرعملی شوالیه‌ای، همچنین مخاطرات پرداختن به خیالات، پروراندن آن‌ها و در نهایت عملی کردن آن‌ها استفاده می‌کند (Ardila, 2009). موقعیت‌های گروتسک در این فصل یادآور پوچی و حماقت ذاتی است که از همسویی نادرست با واقعیت ناشی می‌شود. در گزیده پیش‌رو از این فصل، سروانتس توهم، تفسیر نادرست از واقعیت، رفتار پوچ، تمسخر و خنده را در موقعیتی گروتسک به تصویر می‌کشد:

...در این اثنا مردی که کارش اخته کردن خوک‌ها بود، بر حسب تصادف به کاروانسرا درآمد و در حین ورود پنج شش بار در نی‌لبک خود دمید. همین بس شد که دن کیشوت را در خیالات خود راسخ‌تر کند. یعنی خویشتن را در قصر بنامی بپندارد و تصور کند که غذای او را همراه با نوای موسیقی به حضورش آورده‌اند، سگ‌ماهی را قزل‌آلا و نان سیاه را سفید و آن لولیان هرزه را بانوان محتشم و کاروان‌سرادار را قلعه‌بیگی کاخ تصور کند. بدین جهت اتخاذ تصمیم و اقدام به خروج خود را بسیار به‌جا می‌دانست. با این وصف فکری که بیش از هر چیز نگرانش می‌داشت این بود که به آیین خاص به مقام پهلوانی نائل نیامده است، چون به نظر او مادام که مقام پهلوانی احراز نکرده بود، قانوناً نمی‌توانست در هیچ ماجرای درگیر شود (سروانتس، ۱۳۸۷: ۶۴).

در نهایت، بازنمایی گروتسک رفتار انسانی و به‌تصویرکشیدن جلوه‌های سلسله‌مراتب اجتماعی در آثار رابله و سروانتس درگیر گفت‌وگوی پویایی است که نقدهای متضاد اجتماعی و دیدگاه‌های هجوآمیز آن‌ها را منعکس می‌کند. رابله دنیایی کارناوال‌گرایانه را ارائه می‌کند که در آن بدن گروتسک و عملکرد افراط‌وار آن سلسله‌مراتب سنتی و هنجارهای اجتماعی را به‌چالش می‌کشد (Bakhtin, 1984a). در مقابل، سروانتس به نقد ایدئالیسم پهلوانی و عاشقانه می‌پردازد و پوچی تلاش برای زندگی بر اساس چنین آرمان‌هایی را برملا می‌کند. علی‌رغم بافت و زمینه متمایز آثار دو نویسنده، هر دو روایت موضوع‌های مشترکی دارند درباره حماقت انسانی و به‌چالش کشیدن ارزش‌های اجتماعی رایج. گفت‌وگوی بین این آثار از طریق تعامل هجوآمیز آن با جوامع مربوط و بررسی آن از سرنوشت انسانی ناشی می‌شود. رابله و سروانتس وارد گفت‌وگوی خنده و انتقاد می‌شوند و

دیدگاه‌های متضادی درباره جنبه‌های گروتسک رفتار انسانی مطرح می‌کنند، کثرت تجربیات انسانی را آشکار می‌کنند و خوانندگان را به تأمل در واقعیت‌های اجتماعی خود دعوت می‌کنند. این تأثیر متقابل بین بازنمایی‌های گروتسک در روایت‌های دو نویسنده، مخاطب را به گفت‌وگوی مداوم و پایان‌ناپذیری دعوت می‌کند. در چنین فضایی خوانندگان می‌توانند بین نقدهای دو نویسنده و پیامدهای آن برای زمان و فرهنگ خود ارتباط برقرار کنند (Bakhtin, 1984b).

۵. فنون روایی

آثار رابله و سروانتس فنون داستان‌سرایی ویژه‌ای را به‌نمایش می‌گذارند که به غنا و عمق روایی آثار آن‌ها کمک می‌کند. در این بخش، به تعدادی از فنون روایی این نویسندگان خواهیم پرداخت. با بررسی مثال‌ها و ارجاع‌های متنی، چشم‌اندازهایی برای فنون روایی بدیع و تأثیرگذار این نویسندگان به‌دست خواهیم آورد.

رابله و سروانتس هر دو از روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده^۱ برای ساختار داستان‌های خود و ایجاد لایه‌هایی از داستان‌سرایی استفاده می‌کنند. طبق این فن روایی، نویسنده با تعریف داستانی اولیه برای مخاطب خود که کارکرد آن چارچوب دربرگیرنده داستان‌های دیگر است، تلاش می‌کند که هر داستان علاوه بر معنا و کارکرد مستقل، با توجه به متنی که آن را در خود جای داده است، حاوی ابعاد و معانی ضمنی دیگری هم باشد (Cuddon, 1999). برای نمونه، رابله از چارچوب رابطه پدر و پسر *بین گارگانتوا و پانتاگروئل* برای ارائه مجموعه‌ای از ماجراهای دنباله‌دار استفاده می‌کند. همچنین، هر کتاب در این مجموعه روایتی مستقل عمل می‌کند و در پیشبرد کلی داستان مشارکت دارد.

به‌طور مثال، رابله در کتاب *گارگانتوا، فصل ۵۷*، با ارائه جامعه‌ای ویژه و شیوه متمایز زندگی آن‌ها، روایت *صومعه تلم* را داستانی مجزا در روایتی گسترده‌تر قرار می‌دهد. رابله سبک زندگی آزادانه و خودمختار تلمیت‌ها را با هنجارها و محدودیت‌های اجتماعی به‌تصویر درآمده در جاهای دیگر مقایسه می‌کند. رابله با درهم‌تنیدن این داستان مجزا در روایتی گسترده‌تر، توانایی خود را در پیوند دادن چندین روایت و برجسته کردن جنبه‌های مختلف رفتار انسانی و ساختارهای اجتماعی به‌نمایش می‌گذارد:

1. frame story

با این آزادی، آن‌ها هر کاری را که می‌خواستند انجام می‌دادند، دنبال کارهایی را می‌گرفتند که برای بقیه هم لذت‌بخش باشد... (Rabelais, 2004: 110).

به‌طور مشابه، سروانتس از داستان روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده مورخی داستانی به نام سیدحامد بن انجلی بهره می‌برد که ماجراهای دن کیشوت را روایت می‌کند. در واقع، گنجاندن صدای راوی، لایه دیگری از تفسیر را به داستان می‌افزاید. در جلد ۲، فصل ۸ دن کیشوت، سروانتس از فن روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده برای معرفی و انتقال دنباله داستانی جدیدی در روایتی بزرگ‌تر استفاده می‌کند. سروانتس با استفاده از این فن که در آن یک داستان در داستانی دیگر گنجانده می‌شود، لایه‌هایی از داستان‌سرایی ایجاد می‌کند. در آغاز فصل ۸، سروانتس با استفاده از روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده و به‌وسیله راوی، بن انجلی، مستقیماً خوانندگان را خطاب قرار می‌دهد. او از خداوند، به‌دلیل حضور دن کیشوت و سانچو پانسا در رویدادهای آتی سپاسگزاری می‌کند و به خوانندگان پیشنهاد می‌کند که ماجراهای قبلی را فراموش کنند و بر ماجراهای شرف وقوع تمرکز داشته باشند. بدین ترتیب، سروانتس زمینه را برای دنباله داستانی جدیدی آماده می‌کند که حول محور سفر دن کیشوت برای دیدن معشوقه‌اش، دولسینه، ترتیب داده شده است. سروانتس از طریق روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده، گونه‌ای از ساختاری روایی را ایجاد می‌کند که امکان گنجاندن ماجراها، گریزها و انحراف‌های مختلف را فراهم می‌آورد (Alvarez, 1988). روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده، به‌مثابه ظرف یا چارچوبی عمل می‌کند که روایت اصلی در آن آشکار می‌شود. بدین ترتیب، زمینه فراهم می‌شود تا شخصیت‌ها معرفی شوند و در رابطه با رخدادها به‌وقوع پیوسته توضیحاتی دهند:

سید حامد بن انجلی در آغاز فصل هشتم فریاد برمی‌آورد که سبحان ربی الاعلی و بحمد، و این دعا را سه بار تکرار می‌کند؛ سپس به گفته می‌افزاید که حمد و ثنای وی به آستان خداوند متعال از این جهت است که می‌بیند خداوند بار دیگر دن کیشوت و سانچو پانسا را سر به صحرا داده و به دنبال حوادث پهلوانی فرستاده است و خوانندگان داستان شیرین او از این پس می‌توانند اطمینان یابند که دلاوری‌ها و هنرنمایی‌های ارباب و شوخی‌ها و مسخرگی‌های مهتر آغاز می‌گردد... (سروانتس، ۱۳۸۷: ۷۴۵).

علاوه بر این، هر دو نویسنده عناصر فراداستانی و خودبازتاب‌دهنده را در روایت‌های خود گنجانده‌اند و مرزهای بین داستان و واقعیت را محو می‌کنند. رابله اغلب با دخل و تصرف و خلق انحراف در داستان (دیگرسیون)، روایت را قطع می‌کند. به‌طور مثال، در کتاب *گارگانتوا*، فصل ۳، رابله عناصر اغراق‌آمیز و خارق‌العاده را وارد داستان خود می‌کند، مانند دوره بارداری طولانی‌مدت و یازده ماهه گارگانتوا. رابله با بیان این رویداد خارق‌العاده، به‌گونه‌ای که گویی واقعی است، خواننده را دعوت می‌کند تا مرزهای بین داستان و واقعیت را به پرسش بکشد. او با مراجعه به شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی، مانند نپتون و هرکول، ادعای خود را تأیید می‌کند. این ارجاع‌ها واقعیت و خیال را درهم می‌آمیزد:

همان‌گونه که هومر می‌گوید، فرزندی که نپتون از نیمف به دنیا آورد، یک سال کامل پس از لقاح، یعنی در ماه دوازدهم به دنیا آمد. زیرا همان‌طور که اولوس گلیوس می‌گوید، این مدت طولانی برای عظمت نپتون مناسب بود تا کودک طی آن شکل کامل به خود بگیرد. به‌همین دلیل، شبی که نپتون در آن با آلمنا هم‌بستر شد، چهل و هشت ساعت به‌طول انجامید، زیرا زمان کوتاه‌تر برای خلق هرکول، کسی که قرار بود جهان را از شر هیولاهای ظالمان خلاص کند، کافی نبود... (Rabelais, 2004: 39).

رابله در این فصل همچنین، با گنجانیدن صدای راوی در خود روایت، فراداستان را به کار می‌گیرد. راوی مستقیماً خوانندگان را خطاب قرار می‌دهد و نظرها و حتی دستورالعمل‌های ویژه‌ای را بیان می‌کند. به‌طور مثال، راوی از خوانندگان دعوت می‌کند تا زنانی را برای او بیاورند که ممکن است در سه ماه اول پس از مرگ همسرشان باردار شوند و ویژگی بذله‌گو و خودآگاه داستان‌سرایی را برجسته می‌کند:

از شما دوستان جوان و پرجنب‌وجوشم می‌خواهم اگر به زنانی برخورد کردید که در خور توجه شما هستند، در تعقیب آن‌ها تلاش کنید و آن‌ها را برای من بیاورید. اگر در سه ماه اول پس از فوت شوهرشان باردار شوند، فرزندشان مستحق ارث از اموال متوفی خواهد بود، مشروط بر اینکه متوفی فرزند دیگری نداشته باشد. علاوه بر این، جامعه به مادر همچون زنی محترم نگاه می‌کند... (Ibid).

را، از سوی دیگر، در همین فصل با تأمل درباره عمل نوشتن یا ماهیت خود ادبیات و با استفاده از خلق انحراف طولانی در روایت اصلی، ماهیت خودبازتاب‌دهنده اثر خود را آشکار می‌کند (Freccero, 2020). این خلق انحراف به اهداف متعددی کمک می‌کند، از جمله حکایت‌های طنز، تفسیر هجوآمیز موضوع‌های مختلف یا کاوش در ایده‌های بی‌ربط:

جولیا، دختر امپراتور اکتویان، درگیر روابط صمیمی نمی‌شد مگر اینکه قبلاً باردار بود، همان‌طور که کشتی‌سکاندار خود را نمی‌پذیرد، مگر اینکه کامل محموله خود را بارگیری کرده باشد... (Ibid: 40).

سروانتس در جلد ۲، فصل ۳، با معرفی شخصیت‌هایی که از وجود داستانی خود آگاه هستند، از فنون فراداستانی استفاده می‌کند. سامسون کاراسکوی دانشجو وجود کتابی را درباره ماجراهای دن کیشوت تصدیق می‌کند و نویسنده سید حامد بن انجلی را برای نوشتن آن می‌ستاید. شخصیت دن کیشوت هم نسبت به وجود چنین تاریخی ابراز تردید می‌کند و این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان دستاوردهای عظیم او را به تصویر کشید، در حالی که خون دشمنانش هنوز بر شمشیرش تازه است:

دانشجو گفت: سانچو، خدا مرا دلیل کند اگر دروغ بگویم، به خدا که تو دومین شخصیت مهم آن کتابی. حتی اشخاصی هستند که شنیدن حرف‌های تو را بر حرف‌های قهرمان اول کتاب ترجیح می‌دهند ولی گروهی نیز بر این عقیده‌اند که تو آدمی ساده و خوش‌باوری و از اینکه تصور کرده‌ای که می‌توانی به حکومت جزیره‌ای برسی که جناب دن کیشوت حاضر در مجلس به تو وعده داده است به راه خطا رفته‌ای... (سروانتس، ۱۳۸۷: ۷۰۱-۷۰۲).

علاوه بر این، در این فصل سروانتس از فنون فراداستانی و خودبازتاب‌دهنده استفاده می‌کند تا شخصیت‌ها درباره وجود و دریافت خود کتاب در درون روایت بحث کنند. این خودآگاهی، لایه‌ای از پیچیدگی به داستان اضافه می‌کند و به سروانتس اجازه می‌دهد تا درباره ماهیت داستان‌سرایی و نقش نویسنده اظهار نظر کند (Cascardi, 2002). نمونه‌ای از این را می‌توان در تبادل زیر بین دن کیشوت، سانچو پانسا و سامسون کاراسکوی دانشجو یافت:

-دن کیشوت: «از این قرار حقیقت دارد که داستانی درباره من نوشته‌اند و نویسنده نیز عربی است و جادوگر؟» -سامسون: «بلی قربان، این امر کاملاً حقیقت دارد و به یقین می‌دانم که تاکنون از آن کتاب بیش از دوازده هزار نسخه به چاپ رسیده است» (Ibid: 699).

در این مثال، دن کیشوت نسبت به وجود کتابی درباره ماجراهای خود ابراز تردید می‌کند. اشاره به نویسنده عرب و جادوگر بودن او عنصری از رمز و راز را به اصل کتاب می‌افزاید. سامسون کاراسکوی دانشجو وجود داستان را تأیید و حتی با ذکر تعداد مجلدات چاپ‌شده در محبوبیت آن نیز اغراق می‌کند. این گفت‌وگو بر ویژگی خودبازتاب‌دهنده متن تأکید دارد، زیرا شخصیت‌ها درباره کتاب با موجودیتی جدا از تجربه‌های خود بحث می‌کنند و مرزهای بین داستان و واقعیت را کنار می‌زنند.

به‌علاوه، رابله و سروانتس، هر دو، از بینامتنیت و نقیضه به‌مثابه فنون روایی برای غنابخشیدن به آثار خود استفاده می‌کنند. *گارگانتوا و پانتاگروئل* رابله مملو از ارجاع‌ها به ادبیات کلاسیک، فولکلور و فرهنگ عامیانه است (Bakhtin, 1984b). به‌طور مثال، در کتاب *پانتاگروئل*، فصل ۲، رابله عناصر اساطیر کلاسیک، اشارات کتاب مقدس و باورهای معاصر را به‌طرز ماهرانه‌ای ترکیب می‌کند تا جلوه‌ای طنزآمیز و کمدی بیافریند. رابله برای تأکید بر شدت خشکسالی اشاره‌شده در روایت خود، به داستان الیاس در کتاب مقدس اشاره می‌کند که با خشکسالی و عذاب الهی همراه بوده است. او عواقب وخیم خشکسالی را با زبان طنز و با توصیفی واضح از رودخانه‌های خشک‌شده، گیاهان پژمرده و حیوانات و انسان‌های مستأصل به‌تصویر می‌کشد. رابله با نقیضه از تصاویر کتاب مقدس، واکنش‌های اغراق‌آمیز و تلاش‌های مردم را برای کنار آمدن با شرایط سخت به تمسخر می‌گیرد:

در آن روزها، گرما و خشکی سوزان مانند روزگار الیاس شدید بود... (Rabelais, 2004: 118).

رابله همچنین، در کتاب *پانتاگروئل*، فصل ۳، بینامتنیت را با اشاره به عناصر مختلف فرهنگی به‌نمایش می‌گذارد. به‌طور مثال، زمانی که *گارگانتوا* بین گریه کردن برای همسر درگذشته خود و خندیدن از شادی پسر تازه‌متولدشده‌اش،

پانتاگروئل، مردد می‌شود، با خود وارد گفت‌وگوی شوخ‌طبعانه و طنزآمیزی می‌شود. این فصل حاوی القاب و اصطلاحات محبت‌آمیز متعددی خطاب به همسر در گذشته گارگانتوا، بادبک، است که بیانگر زبان اغراق‌آمیزی است که اغلب در شعر عاشقانه کلاسیک یافت می‌شود؛ مانند:

آه بادبک، بادبک، شیرین من، عزیز دلم، شکر من، شیرین من، عسل من... (Ibid: 120).

رابله با به‌کارگیری این زبان و با نقیضه، قراردادهای رمانتیک دوران خود و احساساتگرایی (سانتیمانتالیسم) اغراق‌گونه اغلب توأم با عشق و ازدست‌دادن را به‌سخره می‌گیرد. علاوه بر این، رابله ارجاع‌ها به فولکلور و فرهنگ عامیانه را برای خلق اثری کم‌دی ترکیب می‌کند. حالت‌های احساسی متناوب گارگانتوا به صداهایی تشبیه می‌شود که حیوانات تولید می‌کنند: «و مثل گاو گریه کرد...» و «مثل گوساله از خنده پس افتاد...» (Ibid). این مقایسه‌ها با حیوانات، همراه با استفاده از عبارات محاوره‌ای است؛ مانند: «هو، هو، هو...» و «بالوکی من، سرکش زیبای من...» (Ibid) که از سنت‌های عامیانه و زبان ویژه آن نشأت می‌گیرد و ابعادی طنزآمیز به روایت می‌افزاید.

به‌طور مشابه، سروانتس نیز برای به‌چالش کشیدن بیشتر قالب‌های روایت سنتی، نقیضه را به‌کار می‌گیرد (Echevarría, 2005). در جلد ۱، فصل ۱۴ دن کیشوت، سروانتس برای به‌چالش کشیدن صورت‌های روایی سنتی، شعری را که چوپان فقید، گریسوتومو آن را سروده، در این فصل گنجانده است. این شعر بیانگر یأس، رشک و رنج او به‌دنبال عشق نافرجامش به مارسلا است. سروانتس نقیضه سنت‌های عاشقانه درباری و سنت شعر پترارک^۱ را ارائه می‌کند که در آن اغلب عاشق، قربانی رنج‌کشیده عشقی دست‌نیافتنی نشان داده می‌شود. سروانتس از طریق زبان اغراق‌آمیز و لحن ملودرام شعر، جنبه‌های آرمانی و غیرواقعی این صورت‌های روایی سنتی را دستمایه هجو قرار می‌دهد. سروانتس در این فصل همچنین، با ارجاع به اساطیر و ادبیات کلاسیک، بینامتنیت را به‌کار می‌گیرد. مرثیه چوپان اشاره‌هایی به شخصیت‌های مختلف اساطیری و ادبی است، مانند تانتالوس^۲، سیزیف^۳، تیتیوس^۴، ایکسیون^۱ و پنجاه خواهران^۲. این ارجاع‌ها به متن

1. Pétrarque
2. Tantalus
3. Sisyphus
4. Tityus

عمق و پیچیدگی می‌بخشد، زیرا اشارات فرهنگی و ادبی آشنایی را برای خوانندگان تداعی می‌کند. این ارجاع‌ها همچنین، در خدمت برجسته‌کردن ماهیت رنج نویسندگان این قطعات و تأکید بر مضامین عشق، رشک و ناامیدی است. به‌طور مثال، سروانتس در این فصل به‌نمونه‌ای از بینامتنیت به مفهوم زیبایی و قابلیت آن برای جذب اشاره می‌کند. عبارت «آتش دور از دسترس و شمشیری بر کنار افتاده...» از زبان استعاره‌ی اشعار درباری نشأت می‌گیرد؛ زبانی که در آن معشوق دست‌نیافتنی با نیرویی مخاطره‌آمیز و درعین‌حال پرجذبه توصیف می‌شود. مارسلا از این ارجاع بین‌متنی استفاده می‌کند تا قدرت خود را اثبات کند و این تصور را رد کند که اوست که باید صرفاً بر اساس زیبایی ظاهری‌اش این عشق را به عشقی دوطرفه بدل کند:

«زیبایی در وجود زن نجیب به آتشی می‌ماند که از دسترس دور بماند و به شمشیری که در گوشه‌ای افتاده باشد. وقتی کسی به آن دو نزدیک نشود نه آتش می‌سوزاند و نه شمشیر می‌برد. ... من آتشی هستم دور از دسترس و شمشیری بر کنار افتاده... (سروانتس، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

در کنار این‌ها، هم رابله و هم سروانتس، هر دو، از دیدگاه‌ها و صداهای روایی متعددی برای غنی‌تر کردن روایت خود استفاده می‌کنند. رابله در *گارگانتوا و پانتاگروئل*، با استفاده از شخصیت‌های مختلف و سبک‌های روایی منحصربه‌فرد آن‌ها، صداهای متنوعی را ترکیب می‌کند. به‌طور مثال، در کتاب *پانتاگروئل*، فصل ۹، رابله چشم‌اندازها و صداهای روایی متعددی را به کار می‌گیرد. او صداهای متنوع را از طریق استفاده از شخصیت‌های مختلف و سبک‌های روایی منحصربه‌فرد آن‌ها ترکیب می‌کند (Screech, 1991). هر شخصیت به شیوه‌ای متمایز صحبت می‌کند و پیشینه، زبان و فرهنگ خود را نشان می‌دهد. بدین ترتیب، رابله به داستان‌گویی عمق و تنوع می‌بخشد. در این فصل *پانتاگروئل* با مرد جوانی به نام پانورژ مواجه می‌شود. همان‌طور که صحبت می‌کنند، پانورژ به سؤال‌های پانتاگروئل به زبان‌های مختلف مانند آلمانی، عبری، یونانی و حتی به زبانی ساختگی پاسخ می‌دهد. از این طریق، توانایی‌های زبانی متنوع شخصیت‌ها

1. Ixion

۲. اشاره به پنجاه دختری دارد که طبق اسطوره‌شناسی یونان باستان، هرکول در یک شب از همه‌ی ایشان ازالۀ بکارت کرد.

به‌نمایش گذاشته می‌شود و لایه‌ای از پیچیدگی به روایت افزوده می‌گردد. جمله پیش‌رو پاسخ پانورژ را به زبان ساختگی خود نشان می‌دهد. رابله، با ترکیب این عنصر زبانی منحصر به فرد، عنصری از بازیگوشی و بی‌مبالاتی را به روایت خود اضافه می‌کند و شخصیت پانورژ را فردی شوخ و عجیب و غریب به نمایش می‌کشد:

Albarildim gotfano dechmin brin alabo dordio falbroth ringuam albaras.
Nin portzadikin almucatin milko prin alelmin en thoth dalheben ensouim;
kuthim al dum alkatim nim broth dechoth porth min michais im endoth,
pruch dalmaisoulum hol moth danfrihim lupaldas in voldemoth (Rabelais,
2004: 132).

سروانتس نیز فنون مشابهی را با استفاده از راویان متعدد به کار می‌گیرد. سروانتس بدین ترتیب، در جلد ۱، فصل ۵ با بیان دیدگاه‌های متضاد و ایجاد روایتی لایه‌ای، تقابل بین تفسیر خارق‌العاده دن کیشوت از وقایع و درک بیشتر دهقان را به‌نمایش می‌گذارد. سروانتس از این طریق همچنین، برای بیان تفسیری از ماهیت داستان‌سرایی عمل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه شخصیت‌های مختلف می‌توانند رویدادهای یکسان را به‌روش‌های بسیار متفاوت تفسیر و بازگو کنند. راوی، نخست دیدگاه دن کیشوت را معرفی می‌کند که در حالت توهم‌آمیز خود، صحنه‌ای از یک قصیده را بازسازی می‌کند و خود را مارکیز مانتوا^۱ می‌داند. باین‌حال، دیدگاه روایی سپس به‌سمت دهقانی از روستای دن کیشوت تغییر می‌کند و خواننده با او روبه‌رو و متوجه می‌شود که دچار توهم است. دیدگاه دهقان دیدگاه متضادی را ارائه می‌کند که پوچ‌بودن اقدام‌های دن کیشوت را برجسته می‌کند:

دهقان ساده‌دل وقتی چنین دید زره سینه‌بند و شانه‌بند دن کیشوت را به در آورد تا ببیند وی از جایی زخم برداشته است، ولی اثری از خون ندید. آنگاه کوشید که دن کیشوت را از زمین بلند کند و با زحمت بسیار او را بر خر خود که مرکبی آرام‌تر بود نشانید... (سروانتس، ۱۳۸۷: ۸۲).

در نهایت، رابله و سروانتس از طیف وسیعی از فنون روایی برای ارتقای سطح آثار خود استفاده می‌کنند، از جمله روایت‌های چارچوب‌بندی‌شده،

1. Marquis of Mantua

فراداستان، بینامتنیت، نقیضه و دیدگاه‌های چندگانه. این دو نویسنده، از طریق این فنون، ساختارهای روایی مرسوم را به چالش می‌کشند، خوانندگان را به تعامل دعوت می‌کنند و تفسیر اجتماعی روشنگرانه‌ای را ارائه می‌دهند. نمونه‌های مورد بحث از *گارگانتوا* و *پانتاگروئل رابله* و *دن کیشوت سروانتس* غنا و پیچیدگی روایت‌های آن‌ها را آشکار می‌کند و جایگاه آن‌ها را به‌عنوان داستان‌سرایی چیره‌دست بیش از پیش آشکار می‌سازد. در واقع، این آثار ادبی موجودیت‌های بسته و یکپارچه نیستند، بلکه پذیرای تفاسیر و صداهای متعددی هستند. رابله و سروانتس از این فنون روایی برای به‌چالش کشیدن ساختارهای روایی مرسوم و جلب مشارکت خوانندگان در تفسیر و مشارکت فعال آن‌ها استفاده می‌کنند. ماهیت گفت‌وگویی روایت‌های آن‌ها خوانندگان را تشویق می‌کند تا با متن و دیدگاه‌های متنوع خلق‌شده، به پرسش، تأمل و گفت‌وگوی مستمر بپردازند تا در نهایت، تسلط این نویسندگان را در برانگیختن گفتمان روشنفکرانه و ترویج تبادل دائمی ایده‌ها نشان دهد (Bakhtin, 1984a).

۶. تأثیرات ادبی و بین‌متنی رابله و سروانتس

در این بخش، با تحلیل آثار رابله و سروانتس، امکان تأثیرگذاری یک نویسنده بر دیگری را از نظر سبک ادبی، مضامین یا فنون روایی به‌واسطه ارجاع‌های مستقیم متنی بررسی خواهیم کرد. طبق مفهوم گفت‌وگوی باختین، متون منزوی نیست، بلکه تحت تأثیر طیفی از سنت‌های ادبی و فرهنگی قرار دارد (Ibid). بنابراین، این پرسش را طرح خواهیم کرد که آیا سبک نوشتاری رابله، که با لحن هجوآمیز و تصاویر گروتسک متمایز می‌شود، ممکن است در برخورد هجوآمیز سروانتس با نهادهای اجتماعی، مذهبی یا سیاسی تأثیر گذاشته باشد؟ این تحلیل به ما کمک می‌کند تا ارتباط میان روایات و میراث ادبی مشترک آن‌ها را درک کنیم. برای کشف تأثیرات ادبی بالقوه بین رابله و سروانتس، می‌توانیم عناصر متنی خاصی را بررسی کنیم که شباهت‌ها را در سبک نوشتاری، مضامین یا فنون روایی آن‌ها برجسته می‌کند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، رابله از لحن هجوآمیز در سراسر آثار خود استفاده می‌کند و طنز و شوخ‌طبعی را برای انتقاد از هنجارها و نهادهای اجتماعی به‌کار می‌برد. در آثار رابله، موارد متعددی وجود دارد که عناصر هجو با نظریه

کارناوالگری باختین همسو می‌شود. به‌طور مثال، رابله در کتاب سوم^۱، فصل ۳۹، نظام حقوقی را از طریق شخصیت قاضی بریدلگوز به هجو می‌کشد. قاضی بریدلگوز قاضی‌ای است که قضاوت‌های پوچ و بی‌معنا صادر می‌کند که ناکارآمدی نهاد حقوقی را افشا می‌کند. رابله با معرفی قاضی بریدلگوز، به‌مثابه قاضی‌ای بی‌کفایت که بر حسب مجال و اتفاق داوری می‌کند و تاس ایزار تصمیم‌گیری اوست، نظام حقوقی را تمسخر می‌کند. این تصویر هجوآمیز، جدیت و اقتدار مرتبط با نهادهای سنتی حقوقی را به‌چالش می‌کشد. رابله با برجسته‌کردن ماهیت خودسرانه احکام قاضی بریدلگوز، نقایص نظام حقوقی را آشکار و مفهوم عدالت عینی را به‌چالش می‌کشد:

به‌دلیل ضعف بینایی، قاضی بریدلگوز نمی‌توانست نقاط و نشانه‌های روی تاس را به‌وضوح ببیند، که ممکن بود به لغزش‌هایی مثل این منجر شود که اسحاق پیر و کم‌بینا یعقوب را با عیسو اشتباه بگیرد. بنابراین، بریدلگوز پیشنهاد می‌کند که می‌توانست در تصمیم‌گیری پرونده‌های حقوقی با اشتباه گرفتن چهار به‌جای پنج یا سه به‌جای دو [هنگام تاس‌ریختن] اشتباه کند... (Rabelais, 2004: 275).

سروانتس نیز در دن کیشوت از هجو برای نقد هنجارها و نهادهای اجتماعی استفاده می‌کند. در جلد ۲، فصل ۴۵، می‌توانیم نقد نظام قضایی را از طریق نمایش فرایند تصمیم‌گیری هجوآمیز و خودسرانه سانچو پانسا ببینیم. به‌طور مثال، وقتی سانچو با اختلاف دو پیرمرد بر سر بدهی مواجه می‌شود، بدون هیچ‌گونه تحقیق یا مدرکی مناسب، با شکستن عصا و یافتن پول داخل آن، تصمیم می‌گیرد اختلاف بین این دو فرد را حل کند. این امر فقدان قضاوت عادلانه و منطقی را در نظام قضایی برجسته می‌کند و بر نقایص و خودسرانه‌بودن تصمیم‌های اتخاذ شده در مناصب قضایی تأکید می‌کند:

باری آن دو پیرمرد، یکی سرافکنده و منفعل و یکی به طلب‌رسیده و خوشحال، از در بیرون رفتند و حاضران نیز در اعجاب و تحسین ماندند. ضمناً وقایع‌نگاری که مأمور بود تا سخنان سانچو را بنویسد و حرکات و اطوار او را یادداشت کند نمی‌دانست چه نظری در گزارش داوری او بدهد، و آیا او را مردی احمق قلمداد کند یا حکیمی دانا به‌شمار آورد... (Ibid: 1124).

پیوند رابله و سروانتس را می‌توان بر اساس نظریه‌های باختین، به‌ویژه مفاهیم گفت‌وگو و کارناوال‌گرایی او توجیه کرد. در مفهوم گفت‌وگوی باختین، فرض می‌شود که متنی ویژه درگیر گفت‌وگوی مستمر با دیگر متون، سنت‌ها و زمینه‌های فرهنگی است. این گفت‌وگو امکان تبادل و دگرگونی ایده‌ها، مضامین و فنون ادبی را فراهم می‌کند (Zappen, 2012). در مثال رابله، برخورد هجوآمیز نظام حقوقی با نظریه کارناوال‌گرایی باختین همسوست. باختین استدلال می‌کند که در دوران کارناوال هنجارها و نهادهای تثبیت‌شده از طریق هجو، شوخ‌طبعی و نقیضه زیروزبر می‌شود. رابله در تصویر قاضی بریدلگوز، که قضاوت‌های پوچ و بی‌معنا می‌کند، با استفاده از هجو، حماقت و نقایص نهادهای حقوقی را آشکار می‌کند. این موضوع با تصور باختین از کارناوال‌گرایی، به‌منزله وسیله‌ای برای به‌چالش کشیدن و براندازی نظام‌های سلسله‌مراتبی، همسو می‌شود. به‌همین ترتیب، در دن کیشوت، برخورد هجوآمیز با هنجارها و نهادهای اجتماعی مشهود است. در مثال دن کیشوت، زمانی که سانچو پانسا، به‌عنوان حاکم جدید، داوری یک دعوی را بر عهده می‌گیرد، سروانتس از کارآمدی نظام قضایی انتقاد می‌کند. زمانی که سانچو با اختلاف بین طلبکار و بدهکار مواجه می‌شود، به‌روشی خرافی برای تحقق عدالت متوسل می‌شود. او عصا را به دو نیم می‌کند و معتقد است که ده اشرفی طلا که طلبکار خواسته است در داخل آن پیدا می‌شود. این تصمیم‌گیری خودسرانه، نبود روند قانونی عادلانه و منطقی را برجسته می‌کند و بر نقص‌های نظام قضایی تأکید می‌کند.

این رویکردهای هجوآمیز از دو نویسنده مطابق با نظریه کارناوال‌گرایی باختین است که بر براندازی نظام‌های سلسله‌مراتبی از طریق هجو و شوخ‌طبعی و نقیضه تأکید می‌کند. با بررسی این نمونه‌ها می‌توان بر اساس نظریه‌های باختین درباره ارتباط رابله و سروانتس استدلال کرد. هر دو نویسنده هجو را ابزاری برای نقد و به‌چالش کشیدن هنجارها و نهادهای اجتماعی استفاده می‌کنند که با روح کارناوال‌گرایی و ظرفیت ویرانگر و دگرگون‌کننده ادبیات همسو می‌شود. وجود مضامین مشترک و عناصر هجو در آثار آن‌ها حاکی از رابطه‌ای گفت‌وگوگونه است؛ به‌گونه‌ای که این دو متن درگیر گفت‌وگوی مستمر با یکدیگر، سنت‌ها و زمینه‌های فرهنگی مشابهی می‌شود. در این دو ارجاع متنی، این گفت‌وگو در نهایت امکان تبادل و دگرگونی ایده نقد و هجو نهادهای اجتماعی تثبیت‌شده را برای خوانندگان فراهم می‌کند.

در ادامه گفت‌وگوهای متنی رابله و سروانتس می‌توانیم به عنصر سبکی مشترکی اشاره کنیم که رندنامه (پیکارسک) نام دارد. این عنصر سبکی خوانندگان را با ترکیبی از شخصیت‌های سرکش، ماجراهای دنباله‌دار و تفسیرهای اجتماعی هجوآمیز درگیر می‌کند (Sieber, 2017). در آثار رابله و سروانتس، عناصر ادبی سبک رندنامه در تعدادی از فصل‌ها در مرکز صحنه قرار می‌گیرد. این دو نویسنده، به طرز ماهرانه‌ای، از عنصر سبکی رندنامه در آثار خود بهره می‌جویند و روحی پر جنب‌وجوش را به آن القا می‌کنند که هنجارها و قراردادهای اجتماعی را به چالش می‌کشد. آن‌ها روایت‌هایی را خلق می‌کنند که هجو، شوخ‌طبعی و صداهای متعدد را با یکدیگر در هم می‌آمیزد تا خوانندگان را در کاوشی پویا و براندازانه از وضعیت انسانی درگیر کند. رابله و سروانتس از طریق داستان‌سرایی خیال‌انگیز خود و تأثیر متقابل از دیدگاه‌های گوناگون، خوانندگان را به شادی در فضای کارناوالی دعوت می‌کنند. در چنین فضایی، نهادهای تثبیت‌شده تضعیف می‌شود، مرزهای مرسوم از بین می‌رود، و تجربه‌های ادبی دگرگونی‌بخش به وجود می‌آید.

به‌طور مثال، در فصل ۱۹ از کتاب سوم رابله، عناصر رندنامه به‌وضوح نمایش داده می‌شود (Cascardi, 2002). نخست، حضور شخصیت‌های سرکش از طریق پانتاگروئل و پانورژ مشهود است. پانتاگروئل برای مشورت فردی گنگ و ناشنوا را پیشنهاد می‌کند. دوم، ماجراهای دنباله‌دار زمانی آشکار می‌شود که پانتاگروئل و پانورژ درباره ماهیت زبان بحث می‌کنند و حکایت‌های سرگرم‌کننده‌ای را با هم به اشتراک می‌گذارند. این فصل مملو است از انحراف‌های مختلف و گفت‌وگوهای شوخ و سرزنده‌ای که ماهیت دنباله‌دار ادبیات پیکارسک را به تصویر می‌کشد. علاوه بر این، رابله با نقد تفسیر اوراکل و مفهوم زبان طبیعی، نوعی تفسیر اجتماعی را مطرح می‌کند. او همچنین، از هجو و شوخ‌طبعی برای به چالش کشیدن اعتقاد به صحت اوراکل‌ها استفاده می‌کند و خلل‌پذیری تفسیر انسانی را برجسته می‌کند.

این فصل همچنین، شامل تصویری طنزآمیز از زنان است و بر مشغله فکری آن‌ها به مسائل جنسی تمرکز دارد. رابله از سناریوهای اغراق‌آمیز و کمدی برای هجو برداشت‌ها و انتظارات اجتماعی پیرامون رفتار زنان استفاده می‌کند. در نهایت، آمیختگی طبقات اجتماعی از طریق تعاملات و حکایت‌های شخصیت‌ها آشکار می‌شود. پانتاگروئل و پانورژ که به لایه‌های اجتماعی بالاتر تعلق دارند، با

مفهوم مشورت با فردی گنگ درگیر می‌شود. این فرد معمولاً در سلسله‌مراتب اجتماعی پایین‌تر در نظر گرفته می‌شود. این کنش متقابل نشان‌دهنده آمیختگی طبقات مختلف اجتماعی است که موضوعی تکرارشونده در ادبیات پیکارسک است (Sieber, 2017). این فصل از کتاب سوم رابله، به‌طور مؤثر، عناصر پیکارسک را در بر می‌گیرد؛ از قبیل شخصیت‌های سرکش، ماجراهای دنباله‌دار، تفسیر اجتماعی، هجو شوخ‌طبعانه و آمیزه‌ای از طبقات اجتماعی. گفت‌وگوهای شوخ‌آمیز و سرزنده، همراه با حکایت‌های طنز، به روایت عمق و سرگرمی می‌بخشد و آن را به نمونه‌ای جذاب از داستان‌گویی پیکارسک تبدیل می‌کند.

در این قسمت، حضور چندین عنصر پیکارسک را شاهدیم. نخست، شخصیت‌های سرکش، خواهر و برادر روحانی، را داریم که درگیر ماجرای رسوایی در صومعه هستند. اقدام‌ها و اتهام‌های متعاقب آن‌ها ابعادی شوخ‌طبعانه و حال‌وهوای سوءظن به روایت می‌بخشد. دوم، این قطعه ماهیت دنباله‌دار داستان را نشان می‌دهد. وضعیت بارداری خواهر روحانی و اتهام‌های متعاقب روحانیان علیه او، قسمتی جداگانه در روایت بزرگ‌تر آشکار می‌شود. این وضعیت عنصری درام و کمدی به‌طرح کلی اضافه می‌کند و ماهیت غیرمتعارف و ماجراجویانه ژانر پیکارسک را به‌نمایش می‌گذارد. علاوه بر این، این متن حاوی هجو شوخ‌طبعانه و تفسیر اجتماعی است. رابله از زبان اغراق‌آمیز و سناریوهای طنز برای هجو رفتار و ریاکاری شخصیت‌های درگیر این رسوایی استفاده می‌کند. واکنش راهبه با تأکید بر اهمیت گریه‌کردن هنگام تجاوز به عنف، به‌جای پرداختن به موضوع اساسی، نقد هجوآمیز هنجارها و انتظارات اجتماعی را برجسته می‌کند:

آیا اتفاقی را که در برینول افتاد به یاد دارید؟ راهبه‌ای به نام خواهر فتیم را مرد جوانی به نام استیفلی-استند-توت بردار کرد. وقتی بارداری او محرز شد، او را به زنای با محارم متهم کردند و برای همین راهبه بزرگ و همه صومعه را فرخواندند. خواهر فتیم از خود دفاع کرد و گفت که او به میل خود تن به این کار نداده است و این اتفاق برخلاف میل او، به‌دلیل اجبارهای برادر روحانی، رخ داده است. در پاسخ، راهبه بزرگ با تحکم از او پرسید: «ای دختر بدجنس، چرا فریاد نزدی، تجاوز، تجاوز؟! اگر فریاد می‌زدی ما به کمکت می‌آمدیم»... (Rabelais, 2004: 228).

سروانتس نیز در جلد ۱، فصل ۲۲ دن کیشوت، چندین عنصر پیکارسک را برای تقویت روایت خود در هم می‌آمیزد. در این فصل، شخصیت‌های سرکش،

ماجراهای دنباله‌دار، تفسیر اجتماعی، هجو شوخ‌طبعانه و ترکیبی از درگیرهای طبقات مختلف اجتماعی به نمایش در آمده است. دن کیشوت با زنجیره‌ای از محکومان شاهی روبه‌رو می‌شود که هر کدام داستان بداقبالی خود را دارند. شخصیت‌ها عبارت‌اند از یک عاشق، یک نوازنده، یک دلال محبت و یک جنایتکار حيله‌گر به نام مائسه پدرو. سروانتس از طریق روایات خود، به بررسی مضامین عدالت، سلسله‌مراتب اجتماعی و ماهیت خودسرانه مجازات‌های دوران خود می‌پردازد. این فصل تفسیری هجوآمیز درباره رفتار جامعه با مجرمان و سخت‌گیری نظام قضایی را نشان می‌دهد. سروانتس از هجو و کنایه برای انتقاد از ناکارآمدی مجازات‌های نامتناسب برخی جنایت‌ها بهره می‌جوید. آمیختگی طبقات اجتماعی در این فصل، طیف وسیعی از افراد تحت تأثیر نظام قضایی را برجسته می‌کند و نقایص و تناقض‌های در رفتار جامعه را با افراد آشکار می‌کند. علاوه بر این، این فصل به این دلیل ماهیت دنباله‌دار ژانر پیکارسک را در بر می‌گیرد که دن کیشوت با شخصیت‌های مختلف و داستان‌های منحصر به فرد آن‌ها درگیر می‌شود. برخوردها به هم مرتبط هستند و ماجراجویی مستقلی در روایتی گسترده‌تر را به‌نمایش می‌گذارد. هر شخصیت نمایانگر جنبه‌ای از جامعه است و به سروانتس اجازه می‌دهد در دوران خود در رابطه با جنبه‌های مختلف زندگی مردمان اسپانیا اظهار نظر کند. هجو شوخ‌طبعانه لحنی سرگرم‌کننده و کنایه‌آمیز به فصل می‌افزاید و با دیدگاه آرمانگرایانه و پهلوانی دن کیشوت همراه می‌شود که در تضاد با واقعیت خشنی است که محکومان شاهی با آن روبه‌رویند:

محکوم گفت: «وضع من شبیه به کسی است که با کیسه‌ی پر از پول در وسط دریا مانده است و چون نمی‌تواند چیزی را که به آن احتیاج دارد بخرد از گرسنگی می‌میرد. من این حرف را بدان سبب گفتم که اگر در موقع مناسب بیست دوکای مرحمتی حضرت‌عالی را می‌داشتم سبیل منشی محکمه را چرب می‌کردم و ذهن و زبان وکیل مدافع را بیشتر به کار می‌انداختم و بالنتیجه به جای اینکه امروز مثل سگ شکاری قلاده به گردن در این جاده راه بروم در میدان سوکودوبر شهر تولد گردش می‌کردم. لیکن به‌رحال خدا جلیل است و صبر جمیل. والسلام!...» (سروانتس، ۱۳۸۷: ۲۵۴).

به‌طور خلاصه، هم رابله و هم سروانتس عناصر به‌هم‌پیوسته پیکارسک را در فصل‌های مربوط خود ترکیب می‌کنند. رابله از کارناوال‌گرایی برای براندازی خرد

سنتی بهره می‌جوید، درحالی‌که سروانتس از کارناوال‌گرایی، از طریق شخصیت دن کیشوت، برای به‌چالش کشیدن هنجارهای اجتماعی استفاده می‌کند. می‌توان بین دو نویسنده به‌نوعی دیالوگ برای ایجاد صداها و دیدگاه‌های متعدد در متن‌هایشان پی برد؛ موضوعی که به روایت‌های آن‌ها عمق و پیچیدگی خاصی می‌بخشد.

مطالعهٔ روایت به‌هم پیوسته بین رابله و سروانتس، در درک چشم‌انداز پیچیدهٔ ادبی و فرهنگی آثار این دو نویسنده اهمیت قابل‌توجهی دارد. با بررسی تعاملات گفت‌وگومحور، بین‌متنی و چندآوایی در آثار این دو نویسنده، می‌توان تأثیر متقابل و غنی آواها، دیدگاه‌ها و گفتمان‌های براندازانه، هنجارهای ادبی تثبیت‌شده، کاوش در مسائل اجتماعی و سیاسی و به‌تصویر کشیدن تجربه‌های چندوجهی انسانی را کشف کرد. این کاوش راهبردهای روایی بدیع به‌کارگرفتهٔ این نویسندگان را آشکار می‌سازد و امکان درک عمیق‌تری را از دستاوردهای ادبی و تأثیر پایدار آن‌ها را بر آثار ادبی بعدی فراهم می‌کند.

روایت درهم‌تنیدهٔ سفر بین رابله و سروانتس در این دو فصل - فصل ۳۲ پانتاگروئل و فصل ۷ جلد ۱ دن کیشوت - حول موضوع سفری خارق‌العاده جریان دارد. در هر دو فصل، قهرمانان داستان در حال شروع ماجراهای خارق‌العاده‌ای به تصویر کشیده شده‌اند و به مکان‌های عجیب و غریب و ناآشنا می‌روند. در واقع، در هر دو فصل یک سفر به تصویر کشیده شده است، البته در زمینه‌های مختلف. در فصل رابله، پانتاگروئل و ارتش او با مقاومت آل‌میروها وارد کشور دیپسودها می‌شوند. آن‌ها برای حمله آماده‌اند، اما با بارش باران پیشروی آن‌ها متوقف می‌شود. سپس، پانتاگروئل از زبان خود برای محافظت از ارتش خود در برابر باران استفاده می‌کند. راوی که زیر درختی پنهان شده است، زبان پانتاگروئل را توصیف و مناظر خارق‌العادهٔ درون دهان او را بررسی می‌کند:

من همان‌طور قدم می‌زدم که مردم در صوفیه و قسطنطنیه قدم می‌زنند.
 صخره‌های بزرگی را دیدم، مانند کوه‌های دانمارک - فکر می‌کنم این دندان‌های او
 بود. همچنین، علفزارهای زیبا، جنگل‌های فراخ و شهرهای بزرگ و چشمگیر را
 دیدم که کوچک‌تر از لیون یا پواتیه نبودند... (Rabelais, 2004: 180).

در فصل سروانتس، دن کیشوت در رختخواب خود است، اما همچنان در توهمات شوالیه‌گری خود درگیر است. فریاد و هیاهو می‌کند و به این اعتقاد دارد

که نبردی در جریان است و شوالیه‌های دیگر را به پیوستن به خود فرامی‌خواهد. در نهایت، آرام می‌گیرد و متقاعد می‌شود که قبل از اینکه دوباره بخوابد چیزی بخورد. در همین حال، کشیش و دلاک تصمیم می‌گیرند تمام کتاب‌های خانه را که به اعتقاد آن‌ها به جنون دن کیشوت دامن می‌زند، بسوزانند. اتاق را دیوار می‌کشند و به دن کیشوت می‌گویند که یک جادوگر کتاب‌ها و خود اتاق را گرفته است:

وقتی یاران به نزد دن کیشوت رسیدند پهلوان از تخت‌خواب به زیر آمده بود و همچنان به فریادزدن‌ها و دیوانه‌بازی‌های خود ادامه می‌داد و با لبه و نوک شمشیر بلند خویش ضرباتی به هر سو می‌نواخت و چنان بیدار بود که گفתי هرگز در خواب نبوده است. فوراً بغلش کردند و به‌زور در بسترش خواباندند. دن کیشوت همین که اندکی آرام گرفت رو به سوی کشیش کرد تا او را مخاطب سازد و به او گفت: «در حقیقت جناب اسقف اعظم تورپن، چه ننگی بالاتر از این برای ما پهلوانان سرگردانی که خود را شهسواران اثنی‌عشری می‌نامیم، که بعد از بردن جوایز مسابقه در این سه روز اخیر، اکنون بگذاریم پهلوانان شاهی چنین آسان بر ما پیروز شوند؟...» (سروانتس، ۱۳۸۷: ۱۰۰).

در این دو فصل، مضمون سفر با نمایش جست‌وجوهای فیزیکی و استعاری بررسی شده است. پانتاگروئل و دن کیشوت، هر دو، وارد ماجراهایی می‌شوند که درک آن‌ها را از واقعیت به چالش می‌کشد و دو شخصیت را به سرزمین‌های ناشناخته می‌برد. روایت رابله سفری است که در بدن پانتاگروئل آغاز می‌کند. در این سفر، قهرمان داستان با مناظر عجیبی روبه‌رو می‌شود و با شخصیت‌های منحصر به فردی ملاقات می‌کند. از سوی دیگر، روایت سروانتس بر سفر ذهنی دن کیشوت در مواجهه با ازدست‌دادن کتاب‌هایش و آشفتگی دنیای خیالی‌اش متمرکز است. در این دو فصل، همچنین، با کاوش در صداها و دیدگاه‌های متعدد، وارد گفت‌وگوی مبتنی بر نظریهٔ باختین می‌شویم. در فصل رابله، از سبکی هجوآمیز و گروتسک استفاده شده است و شوخ‌طبعی و تفسیر اجتماعی در هم آمیخته است، در حالی که در فصل سروانتس، عناصر نقیضه و فراداستان ترکیب شده است. هر دو نویسنده با سنت‌ها و قراردادهای ادبی زمان خود گفت‌وگو می‌کنند و آن را به چالش می‌کشند و برای خلق روایت‌های منحصر به فردشان در براندازی این سنت‌ها مشارکت می‌کنند.

نظریهٔ دیالوژیسم باختین بر ماهیت پویای گفتمان ادبی و تعامل بین

صداهاى مختلف در متن تأکید دارد (Bakhtin, 1984a). در این فصل‌ها، رابله و سروانتس از طریق کاوش در مضامین مشابه و فنون روایی با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند. هر دو از طنز، هجو، و داستان‌سرایی تخیلی استفاده می‌کنند تا هنجارها و قراردادهای ثابت را زیر سؤال ببرند و خوانندگان را به تأمل در ماهیت واقعیت، حقیقت و قدرت تخیل دعوت می‌کنند. این دو گزیده طبیعت خیال‌گونه و ماجراجویانه سفرهای شخصیت‌ها را نشان می‌دهد. در گزیده رابله، راوی مناظر و شهرهای خارق‌العاده‌ای را توصیف می‌کند که در دهان پانتاگروئل با آن مواجه می‌شود و جنبه‌های فراواقعی و پرزرق‌وبرق سفر را برجسته می‌کند. در گزیده سروانتس، توهم‌های دن کیشوت او را به این باور می‌رساند که شوالیه‌ای است درگیر ماجراجویی و تمایزش را برای بازپس‌گیری افتخار خود ابراز می‌کند. هر دو قسمت درگیر شدن قهرمانان داستان با سفر و ماهیت دگرگون‌کننده این تجربه‌ها را نشان می‌دهد.

به‌علاوه، رابله و سروانتس، هر دو، در آثار خود از عناصر کارناوال‌گرایانه، به‌سان ابزار ادبی قدرتمندی، استفاده می‌کنند و به روایت‌های خود مضامین و عناصر براندازی سلسله‌مراتبی، تصاویر گروتسک و اغراق‌آمیز، عبور از مرزها، وارونه جلوه‌دادن نقش‌ها، رهایی و بازسازی را القا می‌کنند. به‌طور مثال، در کتاب *پانتاگروئل*، فصل ۸، پانتاگروئل، قهرمان داستان، نامه‌ای از پدرش دریافت می‌کند که در آن دربارهٔ تداوم وجود انسان از طریق فرزندان و جست‌وجوی دانش بحث می‌کند. رابله کارناوال‌گرایی را از طریق تصاویر اغراق‌آمیز و مضامین براندازانه به‌کار می‌گیرد و هنجارها و سنت‌های اجتماعی را به چالش می‌کشد. به‌همین ترتیب، در دن کیشوت سروانتس، جلد ۱، فصل ۹، سانچو با دن کیشوت گفت‌وگو می‌کند و به ناکامی‌های گذشته‌شان می‌اندیشند. سروانتس با ارائهٔ موقعیت‌های پوچ، واژگون کردن سلسله‌مراتب تثبیت‌شده و عبور از مرزهای میان واقعیت و خیال از عناصر کارناوال‌گرایانه بهره می‌جوید.

در فصل ۸ از *پانتاگروئل* رابله، عناصر کارناوال‌گرایی از طریق براندازی سبک‌سرانهٔ سلسله‌مراتب سنتی نمایش داده می‌شود. مهارت فکری و اشتیاق پانتاگروئل برای یادگیری و تأکید پدرش بر آموزش، رابطهٔ سلسله‌مراتبی بین پدر و پسر را وارونه می‌کند (Hayes, 2016). این موضوع همچنین، با به‌چالش کشیدن اقتدار پدرسالارانه، دانش را منبع قدرت در مرکز امور قرار می‌دهد. این فصل همچنین دارای تصاویر گروتسک و اغراق‌آمیز است، با توصیف‌های اغراق‌آمیز از

مطالعه پانتاگروئل و عطش سیری‌ناپذیر او برای یادگیری. این عناصر با سرپیچی از هنجارهای اجتماعی و پذیرفتن اعمال اغراق‌آمیز به باوراندن فضای کارناوال‌گرایی کمک می‌کند. علاوه‌بر این، با کناررفتن مرزها در این فصل، دسته‌بندی‌های مرسوم مختل و حس‌رهایی تقویت می‌شود. از پانتاگروئل درخواست می‌شود که طیف وسیعی از موضوع‌ها را مطالعه کند، از مرزهای انضباطی فراتر رود و رویکرد جامعی را در رابطه با آموزش در پیش بگیرد. با محوشدن مرزها، روح کارناوال‌گرایی پدیدار می‌شود و بدین‌واسطه، ساختارهای تثبیت‌شده در هم شکسته می‌شود و آزادی و کاوش و جست‌وجوگری منعکس می‌شود. این گونه مضامین براندازانه که همسو با ماهیت کارناوال هستند به نپذیرفتن اعمال خرافی و تأکید بر دیدگاه‌های عقلانی بیشتر از سوی مخاطب کمک می‌کند. در این گزیده از رابله، عنصر کارناوال‌گرایی در توصیف اغراق‌آمیز توانایی‌های پانتاگروئل مشهود است. درک استثنایی او با صفت‌های اغراق‌آمیزی توصیف شده است و نویسنده حافظه او را با اندازه ۱۲ مشک شراب و یک بشکه روغن مقایسه می‌کند. این اغراق و توصیف مضحکانه از ویژگی‌های کارناوال است که در آن حدود و قراردادهای عادی زیر و رو می‌شود:

همان‌طور که می‌توانید تصور کنید پانتاگروئل بسیار مطالعه می‌کرد و در نتیجه بسیار می‌آموخت، چراکه او درکی عالی و هوشی سرشار به‌همراه حافظه‌ای فوق‌العاده برابر با دوازده مشک شراب و یک بشکه روغن داشت. یک روز که آنجا بود، نامه‌ای از پدرش به‌شرح زیر دریافت کرد... (Rabelais, 2004: 129).

در جلد ۱، فصل ۱۹ دن کیشوت، سروانتس عناصر کارناوال‌گرایی را از طریق مضامین براندازانه، واژگونی سلسله‌مراتبی، وجود تصاویر گروتسک اغراق‌آمیز و عبور از مرزهای تثبیت‌شده برجسته می‌کند. با به‌چالش کشیدن هنجارها، انتظارات تثبیت‌شده و نظم اجتماعی سنتی براندازی می‌شود. قهرمان داستان، که معمولاً فردی مطیع و فرمانبردار است، موقعیتی از قدرت و اقتدار به‌دست می‌گیرد و ساختار سلسله‌مراتبی را مختل می‌کند. این براندازی سلسله‌مراتبی، نه‌تنها حس‌رهایی را برای شخصیت‌ها فراهم می‌کند، بلکه پوچی و خودسرانگی ساختارهای اجتماعی را نیز برجسته می‌گرداند (Echevarría, 2010). این فصل همچنین، شامل تصاویر گروتسک و اغراق‌آمیزی است که فضای کارناوال‌گرایانه را تقویت می‌کند. توصیف عملکردهای اغراق‌آمیز بدن، لباس‌ها و رفتارهای عجیب و

غریب باعث ایجاد حس بی‌نظمی و اختلال می‌شود. شخصیت‌ها درگیر فعالیت‌هایی می‌شوند که هنجارهای اجتماعی را به چالش می‌کشد و از مرزهای مرسوم‌رهایی می‌یابند. کناررفتن مرزهای بین‌اعمال پذیرفته‌شده و تابو به باوراندن ماهیت کارناوال‌گرایی به مخاطب کمک می‌کند، زیرا باعث تعلیق موقت هنجارها و مقررات اجتماعی موجود می‌شود.

در گزیده پیش‌روی از سروانتس، عناصر کارناوال‌گرایی در گفت‌وگوی هجوآمیز و شوخ‌طبعانه دن کیشوت و سانچو پانسا حضور دارد. سانچو از دن کیشوت سؤال می‌کند که آیا نذر کرده است. دن کیشوت با بی‌اعتنایی پاسخ می‌دهد که مهم نیست که نذر کرده یا نکرده است. این گفت‌وگو سردرگمی ویژه‌ای را نشان می‌دهد که اغلب در ماجراهای پهلوانی دن کیشوت به‌وجود می‌آید. در چنین فضایی، اعمال و باورهای شخصیت‌ها از واقعیت جدا شده است. این گفت‌وگو براندازی و نقیضه هنجارهای اجتماعی را به‌نمایش می‌گذارد؛ موضوعی که جنبه مرکزی ادبیات کارناوال‌گرایی است:

- دن کیشوت گفت: «سانچو، الحق که حق با توست ولی اگر راستش را بخواهی این سوگند از یاد من رفته بود. ضمناً تو نیز یقین داشته باش ماجرای رقص بر لحاف که بر سر تو آمد، به کفاره‌ی این گناه بود که تو به‌موقع این نکته را به یاد من نیاورده بودی. ولی من خطای خود را جبران خواهم کرد زیرا در آیین پهلوانی مقرراتی نیز برای کفاره هر نوع گناه وجود دارد.» - سانچو گفت: «من چرا؟ مگر من قسمی خورده بودم؟» دن کیشوت گفت: «قسم هم نخورده باشی مهم نیست، همین کافی است که تو از سرزنش به خاطر همدستی با من در امان نیستی. بنابراین خطا کرده با ناکرده، بهتر آن که ما هر دو کفاره بدهیم.» سانچو گفت: «اگر چنین است جنابعالی مراقب باشید که این نذر جدید را مانند نذر قبلی فراموش نفرمایید، چون ممکن است اشباح باز هوس کنند سر به سر من بگذارند و حتی جنابعالی را اگر ببینند که باز نقض عهد فرموده‌اید، اذیت کنند...» (سروانتس، ۱۳۸۷: ۲۱۱).

در نهایت، امکان گفت‌وگو در این دو فصل با عناصر بارز کارناوال‌گرایی فراهم می‌شود. رابله در فصل ذکرشده عناصر کارناوال‌گرایی را از طریق تأکید بر اغراق، هجو و گروتسک تجسم می‌بخشد، زیرا پانتاگروئل نامه‌ای از پدرش دریافت می‌کند که در آن درباره ادامه نسل و آموزش و فعالیت‌های فکری بحث شده

است. از سوی دیگر، در فصل دیگر، سروانتس عناصر کارناوالگرایی را از طریق رویدادهای سبک‌سرانه و شوخ‌طبعانه خود به‌نمایش می‌گذارد، زیرا سانچو پانسا به ناکامی‌هایی اشاره می‌کند که به‌دلیل بی‌اعتنایی دن کیشوت به نذر پهلوانی‌اش با آن مواجه شده است. این فصل‌ها از طریق تعامل خود، وارد نوعی گفت‌وگوی کارناوال‌گرایانه می‌شود، به‌طوری‌که هنجارها و سلسله‌مراتب‌های تثبیت‌شده به چالش کشیده می‌شود، درعین‌حال پتانسیل براندازانه ادبیات و تجربه‌های انسانی برجسته شده است.

در نهایت، بررسی تأثیر رابله بر سروانتس از دریچه کارناوالگرایی و دیالوژیسم باختین، شباهت‌های چشمگیری را بین آثار آن‌ها آشکار می‌کند. هر دو نویسنده تمایل دارند دنیایی را به‌تصویر بکشند که در آن هنجارهای اجتماعی واژگون شده است. در چنین دنیایی شوخ‌طبعی گروتسک و نمایش افراط‌گونه بدن به‌وفور دیده می‌شود. در واقع، این استفاده از عناصر کارناوال نشان‌دهنده تمایل دو نویسنده برای به‌چالش کشیدن قراردادهای اجتماعی است. به‌علاوه، طبق برداشت باختین از دیالوژیسم، گفت‌وگو در روایات این دو نویسنده نقش محوری ایفا می‌کند و در خدمت کاوش دیدگاه‌های مختلف فلسفی و به‌پرسش کشیدن واقعیت به‌کار می‌رود. بنابراین، تأثیر رابله بر سروانتس در توانایی هر دوی آن‌ها برای خلق جهان‌های ادبی پویا و ویرانگر تحقق می‌یابد که گروتسک و گفت‌وگو عناصر کلیدی آن است.

از این منظر، رابله و سروانتس رویکرد ادبی متمایزی دارند که از مرزهای فرهنگی و زمانی فراتر می‌رود و نوشته‌هایشان به‌واسطه عناصر کارناوالگرایی و کاوش در گفت‌وگو با یکدیگر هم‌سو می‌شود. این میراث ادبی مشترک، آثار آن‌ها را غنی می‌کند و خوانندگان می‌توانند متن ادبی سرشار از براندازی هنجارها و مجادلات فلسفی، مطابق با نظریه‌های کارناوالگرایی و دیالوژیسم باختین را تجربه کنند.

توجه به این نکته ضروری است که این نویسندگان این مفاهیم را با زمینه‌های فرهنگی و ادبی منحصربه‌فرد خود تطبیق داده‌اند. اگرچه شباهت‌های قابل‌توجهی وجود دارد، هر یک از آن‌ها صدای متمایز و خلاقیت منحصربه‌فردی را به کار خود افزوده است. بنابراین، تأثیر رابله بر سروانتس در روشی است که این دو نویسنده از عناصر کارناوالگرایی و دیالوژیسم برای غنابخشیدن به آثار خود و خلق جهان‌های ادبی سرزنده، گیرا و برانداز استفاده کردند. این پیوند فکری میان

رابله و سروانتس ماهیت پایدار این مفاهیم را در ادبیات غرب نشان می‌دهد و بر قدرت آن‌ها، به‌سان چارچوب‌های تحلیلی برای درک براندازی اجتماعی و تنوع دیدگاه‌ها در نوشتارهای ادبی، گواهی می‌دهد.

۷. نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی آثار رابله و سروانتس ترکیبی غنی از مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی بالقوه را برای ما آشکار می‌کند. هر دو نویسنده، اگرچه در بافت‌های فرهنگی و تاریخی متفاوتی آثار خود را نوشته‌اند، ارتباطات متقابل قابل توجهی بین آن‌ها وجود دارد که درک ما را از آثار و مشارکت آن‌ها در ادبیات افزایش می‌دهد.

یکی از یافته‌های کلیدی این تحلیل وجود مضامین مشترک در آثار رابله و سروانتس است. هر دو نویسنده درگیر بررسی هجوآمیز نهادهای اجتماعی، مذهبی و سیاسی دوران تاریخی خود هستند؛ نقایص این نهادها را آشکار می‌کنند؛ و از شوخ‌طبعی و نقیضه برای به‌چالش کشیدن هنجارهای غالب و برانگیختن تأملات انتقادی استفاده می‌کنند. مضامین سلسله‌مراتب اجتماعی، حماقت انسانی و گروتسک در روایت‌های آن‌ها رایج و ابزار است برای نقد و تفسیر اجتماعی.

رابله و سروانتس نویسندگانی هستند که هنجارهای تثبیت‌شده را به‌چالش می‌کشند و با پیشینیان ادبی خود درگیر گفت‌وگو هستند. آثار آن‌ها فراتر از زمان و مرزهای فرهنگی است و بینش عمیقی را در رابطه با شرایط انسانی و نقایص جامعه خود ارائه می‌کند. کاوش در این رابطه بین‌متنی به تجربه خواندن ما غنا می‌بخشد و ارتباط پایدار آثار آن‌ها را روشن می‌کند.

علاوه بر این، تحلیل تطبیقی رابله و سروانتس تأکیدی است بر تأثیرات ماندگار این نویسندگان در ادبیات جهانی. تعامل‌های هجوآمیز و انتقادی از جامعه، خلاقیت‌های روایی و تمایل آن‌ها برای پیش‌بردن مرزهای داستان‌گویی همچنان الهام‌بخش و تأثیرگذار بر نسل‌های بعدی نویسندگان است. ارتباط بین رابله و سروانتس شاهدهی بر قدرت دگرگون‌کننده ادبیات است و توانایی آن را در به‌چالش کشیدن، تحریک و شکل‌دادن به درک ما از جهان برجسته می‌کند.

در نهایت، وجود رابطه بین‌متنی میان رابله و سروانتس شاهدهی است بر غنا و پیچیدگی آثار آن‌ها. مضامین مشترک، فنون روایی و تأثیرات ادبی بالقوه آن‌ها،

پیوستگی روایت‌هایشان را برجسته می‌کند و درک ما را از مشارکت آن‌ها در ادبیات عمیق‌تر می‌کند. رابله و سروانتس از طریق کاوش متهورانه خود در هنجارهای اجتماعی و ابداع‌های روایی خود به چالش و تحریک خوانندگان ادامه می‌دهند و ما را به تعاملات انتقادی و جست‌وجوی دیدگاه‌های جدید دعوت می‌کنند.

تعارض منافع

این مقاله مشمول هیچ گونه تعارض منافع نیست.

مشارکت نویسندگان

نویسندگان در تألیف این مقاله مشارکت یکسان داشته‌اند.

اصول اخلاقی

نویسندگان در انتشار این مقاله، به‌طور کامل از اخلاق نشر، از جمله سرقت ادبی، سوءرفتار، جعل داده‌ها یا ارسال و انتشار دوگانه پرهیز داشته است؛ منفعت تجاری در این راستا وجود ندارد. این مقاله حاصل تحقیقات خود نویسنده است و اصالت محتوای آن را اعلام داشته است.

دسترسی به داده‌ها

در صورت نیاز به اطلاعات بیشتر در خصوص نحوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در این مقاله، با نویسنده مسئول مکاتبه فرمایید.

منابع

سروانتس م. د. (۱۳۸۷). دن کیشوت. ترجمه قاضی م. ج ۱ و ۲. تهران: ثالث.

- Alvarez MC. (1988). "Emblematic Aspects of Cervantes' Narrative Prose". *Cervantes*. 8(3): 149-158.
- Ardila JG. (2009). *The Cervantean Heritage: Reception and Influence of Cervantes in Britain*. MHRA.
- Bakhtin M. (2014). "The problem of speech genres". *Modern Genre Theory*. pp. 82-97. Routledge.
- Bakhtin MM. (1984a). *Problems of Dostoevsky's Poetics*. (C. Emerson, Trans.) University of Minnesota Press.
- Bakhtin MM. (1984b). *Rabelais and His World*. Indiana University Press.
- Bowen BC. (1998). *Enter Rabelais, Laughing*. Vanderbilt University Press.
- Cascardi AJ. (2012). *Cervantes, Literature, and the Discourse of Politics*. University of Toronto Press.

- Cascardi AJ. (2002). *The Cambridge Companion to Cervantes*. Cambridge University Press.
- Chesney EA. (2004). *The Rabelais Encyclopedia*. Greenwood Publishing Group.
- Cuddon JA. (1999). *English Penguin Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*. Penguin. Retrieved from College of Liberal Arts.
- Echevarría RG. (2010). *Cervantes' Don Quixote: A Casebook*. Oxford University Press.
- Echevarría RG. (2005). *Cervantes' Don Quixote*. Yale University Press.
- Febvre L. (1982). *The Problem of Unbelief in the Sixteenth Century: The Religion of Rabelais*. Harvard University Press.
- Forcione AK. (2000). *Cervantes and the Humanist Vision*. University of California Press.
- Freccero C. (2020). *Father Figures: Genealogy and Narrative Structure in Rabelais*. Cornell University Press.
- Graf EC. (2007). *Cervantes and Modernity*. Bucknell University Press.
- Hayes EB. (2016). *Rabelais's Radical Farce: Late Medieval Comic Theater and Its Function in Rabelais*. Routledge.
- Mancing H. (2007). "Cervantes 'Don Quixote': A casebook by Roberto González Echevarría unhappily ever after: Deceptive idealism in cervantes's marriage tales by Eric J. Kartchner". *Modern Language Review*. 102(1): 252-253.
- Michael H. (1990). *Dialogism: Bakhtin and His World*. London: Routledge.
- Moulton I. (2014). *Love in Print in the Sixteenth Century: The Popularization of Romance*. Springer.
- O'Brien J. (2011). *The Cambridge Companion to Rabelais*. Cambridge University Press.
- Rabelais F. (2004). *Gargantua and Pantagruel*. Translators Urquhart T, Antony Motteux P. Full Text Archive. Retrieved from <https://cdn.fulltextarchive.com/wp-content/uploads/wp-advanced-pdf/1/Gargantua-and-Pantagruel.pdf>.
- Screech MA. (1991). *Rabelais*. Blackwell.
- Sieber H. (2017). *The picaresque*. Routledge.
- Zappen JP. (2012). *The Rebirth of Dialogue: Bakhtin, Socrates, and the Rhetorical Tradition*. State University of New York Press.